حب شبیار و حب غاریقون برای تنقیهٔ دماغ از بلغم و سودا مخصوص و حب افتیمون برای اخراج سودا و نافع جنون
و امراض حاره یابسه و مالیخولیا و امراض سوداوی مؤثر و معجون نجاح برای مالیخولیا و امراض سوداوی
مخصوص و استعمال حب جدوار افیونی و برشعثا و خمیرهٔ خشخاش و استعمال اطریفلات برای دفع نزله مخصوص
و خوردن افیون تنها نیز سودمند برای دفع نزله و برای اصلاح افیون اگر هم وزن آن مرچ سیاه داخل کرده
حب ساخته بعمل آرند بغایت نافع میشود و اگر افیون را در عرق ادرک سه روز حل ساخته حب ساخته استعمال
کنند بغایت اصلاح افیون میشود و حب الشفا در نفع مثل افیون است بلکه انفع از آن است و جامع خواص
کثیره و خمیرهٔ ابریشم و خمیرهٔ گاوزبان و دوا المسک بارد و حار و حب مزاج و دیگر مفرحات برای تقویت
دماغ و دل مخصوص اند و هر چه مقوی دل است مقوی دماغ است و بالعکس حتی که اطبا میگویند که مرض
هر یک از دماغ و قلب بدون مرض دیگر عارض نمیگردد چرا که هر دو مبادی یکدیگر اند و تعادل مزاج یکی
از دیگری میگردد و معجون عشبه نیز برای امراض سوداوی و بلغمی و دماغی و غیر آن مؤثر و برای دفع بقیه
مواد آتشک بسیار مفید و مالیدن روغن قسط و روغن شونیز و روغن حرمل و روغن شبت و روغن
بابونه و خیری برای فالج و تشنج و رعشه و غیره مفید و برای درد مفاصل و دیگر دردهای بارد نیز سودمند
و بوییدن مشک و عنبر و خوردن این هر دو برای تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مؤثر استعمال
حضض یعنی رسوت در درون چشم اکتحالاً و ضماداً مقوی چشم و دافع رمد حار است و استعمال صبر طلاءً بالای
چشم برای رمد بلغمی و سرخی چشم که از مادهٔ بلغم باشد بغایت سودمند و شب یمانی یعنی پهٹکری بریان
و خام هر دو ضماداً و اکتحالاً برای بسیاری امراض چشم سودمند و رافع رمد چشم و مجلی و رافع سرخی چشم
و سیلان اشک و خارش چشم است و نمک لاهوری نیز بغایت مجلی و قاطع ناخنه و بیاض چشم و رافع سیلان
اشک است و سنگ بصری بغایت مقوی البصر است و سرمهٔ سیاه برای تقویت قوت باصره و حفظ قوت
آن و دفع چرک چشم بی مثل است و آب پیاز با شهد آمیخته در چشم کشیدن بغایت جالی چشم و مقوی باصره
است و خوردن شلغم پخته و خام بغایت مقوی البصر است و شستن سر از جامه هر روز مقوی البصر است خصوصا
مشائخین را و شناوری کردن در آب صاف و کشادن چشم در آن برای قوت ابصار است و چشم مفید
خصوصا جوانان را و دخان و گریهٔ شدید و کثرت نوم و غذای سحر و بسیار نمکین و نظر بسوی مشرقات
و جمیع مجففات مضر بصر اند و کحل و شیاف برای چشم مخصوص اند و شیاف ابیض برای رمد و دیگر امراض حاره

چشم سود مند و شیاف وردی و بریوتا برای رمد مفید و شیاف اخضر و باسلیقون برای بیاض چشم و سبل و ظفره
سود مند و شیاف ساق برای جرب و حکه چشم و سبل مفید و شیاف دینارجون و شیاف احمر حاد نیز برای سبل و بیاض
و بیاض چشم و شیاف ابیض برای صور گوشه چشم معمول است شیاف مرارات برای نزول الماء مخصوص و قطره
در گوش اندازند گرم اندازند و اگر حاجت افیون افتد افیون را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند و قدری
زعفران دافع ضرر افیون است و گوش را از چرک و ریم صاف کرده باشند و بحفظ صحت گوش را باید که هر هفته
یکبار روغن بادام تلخ در گوش چکانند و انداختن روغن ترب و روغن گل و بابونه برای درد گوش و گرانی
سامعه که از برودت باشد مفید و برای درد گوش حار روغن گل تنها یا مع مبر که یک جزو روغن و آب
جزو سرکه جوشانیده ساخته باشند در گوش چکانند تشمیدن و قرب اشیای متعفن و بدبوی مفسد روح نفسانی
و حیوانی است و بوییدن اشیای طیبه خوشبو مفرح قلب و زیاده کنند جوهر روح است تعلقات با امراض
اسنان یعنی دندان و لثه تعلق دارند استعمال مسواک مقوی دندان و لثه است خصوص مسواک اراک یعنی
پیلو و خلال دندان کردن و بعضی مسواک از چوب ببول میکنند برای استحکام دندان و لثه و بعضی برای جلای
دندان و اخراج رطوبات نزله از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه
حسب مزاج تا که چیزی بر دندان نچسپد بسیار سود مند اگر هر شب نباشد بعد دو سه روز طلید خواب کنند یا در
بیداری هر روغن که باشد بر دندان بمالند بغایت دندان را صاف می کند هیچ چیز مثل او نیست و مالیدن
شهد یا شکر بر دندان برای جلای آن نیز سود مند لیکن مالیدن عسل با قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان
برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سود مند قال الشیخ من تنقی الاسنان کل لیلة یمنع الحفر
و مالیدن سنون که سپاری چهالیه سوخته یک حصه و نمک لاهوری قسم که باشد ربع حصه باهم سایده بر دندان مالند
بغایت صاف کننده دندان و مقوی لثه است مالیدن شب یمانی بریان تنها یا با قدری نمک سانبهر بریان
برای درد دندان و لثه بسیار مفید و سهاگه بسیار مالیدن نیز مضمضه کردن باشیای مناسبه قابضه
مثل چهال کیکر تنها یا چهال درخت بر و پیپل که در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای درد
دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الاسنان برای درد دندان بغایت مفید و در امراض حلق غرغره
باشیای مناسبه مثل برگ درخت توت و کشنیز و مکوی و کوکنار و عدس و گلنار برای درد گلو و رفع ریش که
مفید و تخم کاهو و عناب و شربت بنفشه در امراض حلق بسیار سود مند و استعمال اشیای ترش مثل سرکه وغیره

و چیزهای تیز و گرم بغایت مضر و طلاهای دیگر برای ورم گلو و خناق و پس گوش مفید تر و غرغرهای خشک اصل السوس
و پرسیاوشان و اسطوخودوس و بنفشه و گاوزبان برای امراض صدر و سینه خصوصیت دارد و استعمال اشیای ملین که
منضج و ملین باشند در سعال بغایت سود مند مانند مویز و انجیر و اصل السوس و عناب و استعمال اشیای منضج
مثل در سرفه و زکام و نزله کمال ضرورست و مطبوخ حلبه و انجیر برای درد سینه و ضیق النفس مفید
و مجربست و مطبوخ بذر کتان یعنی تخم السی با عسل نیز برای سرفه و ضیق النفس مفید و مجربست و خوردن
انجیر و مویز و خرما هر یک از اینها برای امراض صدر و سینه خصوص سرفه و ضیق و درد سینه مجربست و مطبوخ اشیای
ملینه لزجه مثل گاوزبان و تخم خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس برای سرفه و زکام و نزله و ذات الجنب
و درد گلو مفید لیکن در ذات الجنب و درد گلو اضافه کردن عنب الثعلب ضرورست و استعمال قیروطیات بر سینه
و صدر در ذات الجنب و ذات الصدر مفید و مطلق لعوقات خصوصا لعوق سپستان و لعوق بذر کتان و مطبوخ
زوفا و معجون زوفا و شربت زوفا و مطبوخ تین و مطبوخ پرسیاوشان برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای
دیگر امراض سینه نیز سود مند و حب سعال برای دفع اقسام سرفه و حب نزله برای دفع نزله مفید و حب غاریقون
و حب انزروت و حب ایرسا برای اخراج مادهٔ سینه و صدر و رفع مادهٔ ضیق النفس مؤثر و معجون قوقی برای درد
سینه و درد معده و جگر مفید و جوارش جالینوس برای سرفهٔ مزمن مفید و غاریقون و افتیمون برای امراض
مشش و سینه مثل ربو و ضیق النفس بغایت سود مند و سفوف سرطان برای سل مفید و قرص کهربا و قرص
انجبار برای نفث الدم و قرص گلنار نیز برای نفس الدم و سعال مفید و در ابتدای حدوث زکام و نزله استعمال
اشیای حابسه مثل برشعثا یا افیون خوردن یا دیگر چیزهای حابس زکام بسیار مضر اند از پیدا شدن زکام تنقیهٔ
دماغ میشود از حبس آن در ابتدا درد سر و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چهار روز و حبس و نضج آن کوشند
بنوشیدن مطبوخ اصل السوس بعدانه و سبوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاوزبان و گاوزبان
و کشنیز خشک و آمله و صندل سفید و طباشیر و زعفران و سیب و ابریشم و مروارید و کافور و تودری سرخ و سفید
و کهربا و انار و ورق طلا و نقره و یاقوت و لعل و لبد و لشب تقویت قلب خصوصیت دارد و از مرکبات
شربت گاوزبان و شربت صندل و شربت انار و شربت سیب و مربای آمله و مربای سیب و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ
ابریشم و خمیرهٔ گاوزبان و خمیرهٔ صندل و دواء المسک حار و بارد و معتدل و مفرح شیخ الرئیس بارد و یاقوتی
شیخ الرئیس و مفرح جالینوس و دیگر مفرحات و یاقوتیها و شیخ الرئیس فرماید که گوشت اگرچه غذای صرفست لیکن آب او

در خارج ضعف قلب و خفقان تمام موارد و ماء اللحم غذائیست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی و نفسانی و طبعی
و زیاده کننده خون و در دفع ضعف و در سرعت تقویت هیچ چیز باین نمیرسد و گفته اند که انار را خاصیت است
در منع تعفن اخلاط و تغیر لطرف کیفیت ردیه چنانکه گل سرخ را خصوصیت است برای حفظ ریه و مربای
آن یعنی گلقند از آن قاطعتر است و لهذا برای مسلول بخوردن گلقند تازه که در موسم ساخته باشند امر
کرده اند و عناب نیز جوهر ریه را می قطعت میکند و آنچه بتقویت معده از مفردات مخصوص است عود و مصطکی و تخم گزر
پودینه طباشیر سنبل الطیب آمله خشک دارچینی زرنباد انار دانه الایچی خرد و کلان زیره سیاه انیسون بادیان
بهدانه سعد بلیله و هرچه مقوی معده است قوی احتیاج است از مرکبات مقویه معده بلیله مربی و گلقند و نوشدارو
و جوارش عود و جوارش آمله و جوارش مصطکی و جوارش خبث الحدید که آنرا فنجنوش گویند برای ضعف
معده بسیار مجرب است و معجون کمونی ساده و ملین و معجون فلافلی برای درد معده مفید و جوارش شهریاران
و کمونی ملین برای قولنج و جوارش کندری و جوارش خوزی برای ذرب و اسهال بلغمی و نمک سلیمانی برای
درد معده و گرانی و بهم رسانیدن اشتها مؤثر و در ورم معده و احشا استعمال آب عنب الثعلب سبز مروق
لازم و در امراض جگر آب کاسنی سبز مروق نیز همراه وی یا اختصار بر آب کاسنی سبز مروق کنند بشرطیکه همراه آن
سرفه نباشد و اگر سرفه باشد و جهة مصلح سرفه داخل کنند مثل اصل السوس و شربت بنفشه و غیره و جوارش جالینوس
و سفوف ارسطو برای دفع ذرب و سقوط اشتها و دیگر امراض بارده مؤثر و حب کبریت برای هضم طعام
و اشتها مؤثر و معجون دبید الورد برای دفع صلابت معده و کبد و ضعف معده دیگر معمول است و قرص گل
و قرص زرشک نیز در امراض معده مؤثر و شیره بادیان تنها یا گلقند برای گرانی و هضم طعام و بسیاری
امراض معده را سود مند و گلقند و سکنجبین در عرق بادیان حل ساخته نوشیدن برای اکثر امراض معده
عجیب الاثر و برای هیضه بهتر از سکنجبین و گلاب چیزی نیست بکرات و مرات نوشانند و جدوار و تا بیل
دریائی تنها تنها یا هر دو باهم در گلاب سوده قدری نوشیدن برای دفع هیضه و گرانی طعام مجرب است
لیکن اگر برای گرانی استعمال کنند فقط جدوار بقدر یکماشه در گلاب سوده نیمگرم نموده بنوشند و برای دفع
گرانی و ثقل شکم و هیضه و درد معده بهتر از آب نمک نیست که بآن قی کنند اگر دریکبار بخوبی صاف نشود
مکرر قی کنند و بعد قی سکنجبین در عرق بادیان بنوشند و خواب کنند و تا وقتیکه اشتها صادق بخوبی نشود
چیزی نخورند و اگر بخورند مثل قلیه گوشت ساده با نان خمیره گندم یا کهچری مونگ بخورند مازاد و تقویه

مخصوص جگر این ست سنبل الطیب مویز منقی گل سرخ نقاح اذخر تخم کشوث دارچینی اشنه طباشیر زرشک
انار وانار دانه کاسنی بیخ کاسنی ریوند چینی زعفران مصطکی مرسکی گل ارمنی سوس اغافث شیر خشت دانه برگ
معجون دبید الورد برای استسقا وصلابت معده وجگر مخصوص وشربت دینار بآب مکوی سبز برگ برای
صلابت معده وجگر بسیار مجرب ست ونیز شربت دینار وشربت بزوری حار وبارد نیز برای استسقا
مفید وشربت اصول برای استسقا که غلبه حرارت دران نباشد وبرای صلابت معده تجربه مجرب ست وقرص
گل برای بارد وقرص زرشک برای حار وقرص لوند ومعجون کرکم ومعجون کلکلانج ومعجون گل وقرص
طباشیر صغیر وکبیر برای امراض جگر مخصوص ودر امراض سپرز بیخ کبر واشق وبیخ سوسن وکزمازج وجو
آن وسرکه وانجیر منقوع بسرکه وقرص ایرسا وقرص کزمازج مخصوص ست ودر امراض مراره مثل یرقان
وغیره آب کاسنی خشک معقطر با سکنجبین بغایت موثر ست ومدرات حاره وبارده مثل بادیان وتخم خربزه
وگذر وانیسون وتخم خیارین وریوند چینی وشوره قلمی وجوا کهار وتخم قرطم وخار خسک ونمک ترب وکاکنج
وتخم خطمی ومثل اینها با امراض کلیه ومثانه مثل سنگ وریگ ودرد گرده ومثانه وغیره مخصوص
وحجر الیهود برای اخراج ریگ وشکستن سنگ گرده ومثانه خصوصیت دارد وازمرکبات معجون حجر الیهود وسفوف
ومعجون یدالله وشربت بزوری بارد وحار ومعتدل برای سنگ گرده ومثانه وقرص کاکنج وبنادق البزور
برای قرحه کلیه ومثانه ومجاری البول مخصوص بدانکه مدرات برای برآوردن ماده عروق نفع تمام دارد
وادرار ماده رطوبی رقیق اخراج میشود لهذا در فالج واستسقا ووجع مفاصل وغیره حکما استعمال مدرات
حاره مثل ماء الاصول کرده اند ودر تپهای کهنه نیز استعمال شربت بزوری مفید میشود بجهت اخراج ماده
رقیقه از عروق ودر امراض امعا مثل اسهال وپیچش انچه مخصوص ست چهار تخم ست یعنی
تخم ریحان وکنوچه واسبغول وبارتنگ همه اینها بریان کرده وبروغن گل چرب ساخته بلعاب تخم خطمی
وصمغ عربی بریان خوردن وکوکنار سائیده خوردن یا صمغ وکوکنار هردو را باهم آمیخته خوردن
برای اسهال وپیچش بسیار مفید ست ونیز تخم ریحان وگوندببول برابر هردو را بریان ساخته سفوف ساخته
بقدر شش ماشه بآب بخورند برای انواع اسهال وپیچش مجرب ست لیکن از جمله واجبات ست که حبس
دران صورت کنند که سده در امعا نباشد وشناخت سده این ست که از تخم ریحان یا اسبغول بروغن
چرب کرده وقت صبح یا وقت شب بآب فرو برند اگر تخمها در براز برآیند سده نیست ونیز اگر دو تخم املتاس

بروغن چرب ساخته فرو برند و بیرون نیاید معلوم کنند که سده در رودهاست در ینصورت حتیٰ قابضه خوردن حکم
زہر قاتل دارد و ازین چیزہا پرہیز کنند و شیاف لیلیہ مزلقہ بکار برد مثل آنکه یکتوله ریشه خطمی را در یکپاو آب لعاب
برآورده و دو سه توله مغز فلوس حل کرده و روغن گاو و سه ماشه اضافه کرده بنوشند یا گلقند و تخم خطمی و بنفشه و سپستان
وگاوزبان و برگ سنا جوشانیده بنوشند و گزمازج حب الآس [illegible] زرشک [illegible]
کشنیز خشک بریان دانه الایچی بریان بادیان بریان پوست کوکنار بریان بیخ انجبار تخم خرفه بریان [illegible]
گل ارمنی طباشیر کهربا گلنار بلیله سیاه بریان پوست کوکنار زیره سفید کشنیز خشک صدف سوخته مروارید
گیرو دم الاخوین [illegible] سوخته افیون پوست انار شاخ گوزن سوخته مفید اسهال اند و از
مرکبات سفوف [illegible] برای سحج و انواع اسهال صفراوی و سفوف انار دانه همچنین و سفوف
مقلیاثا یعنی تره تیزک برای اسهال بلغمی مخصوص و قرص کهربا و قرص گلنار و قرص انجبار برای اسهال
و [illegible] الدم و نفث الدم مفید و از اجلاء ادویه مفرده و مرکبه مذکوره برای نفث الدم و سیلان
خون بواسیر و حیض نیز سود مند است و جوارش [illegible] برای قولنج و دفع قبض طبیعت و دفع
ریاح بواسیر و هضم طعام مفید و حب خبث الحدید و جوارش خبث الحدید برای حبس سیلان خون بواسیر مفید
و برای بواسیر مقل یعنی گوگل در سوت و بلیله سیاه و مغز تخم نیم و بکاین و ترب و لودینه مفید است و در صورتیکه
رفع قبض منظور باشد مقل با بلیله سیاه وقت شب خورند و وقتی که قبض خون منظور باشد تنها سوت خورند
یا از سوت و بلیله سیاه و مغز تخم نیم و تخم بکاین مساوی الوزن حب سازند بقدر نخود و بقدر [illegible]
با آب تازه بخورند و حب مقل برای بواسیر و رفع قبض طبیعت سود مند و تمامی لبوبات مثل مغز بادام و [illegible]
و چلغوزه و پسته و بیضه مرغ و کبوتر و مغز گنجشک و شیر گاو و گوشت گوسپند و مرغ و دماغ بزه گوسپند و [illegible]
با بیه مثل ثعلب مصری و شقاقل مصری و تودریین و موصلی سیاه و سفید و همچنین دستاور و خولنجان و قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و کنجد و جوز بوا و تخم گزر و ترب و شلغم مقوی باه و مولد منی است و از مرکبات معجون
لبوب کبیر و صغیر و معجون بزور و جوارش زرعونی و معجون سقنقور و معجون فلاسفه و معجون البقراط و مفرح یحیی برای
تقویت و تولید منی مخصوص است و در مفاصل و نقرس و عرق النسا وغیره خوردن سورنجان و طلای
آن خصوصیت دارد و حب سورنجان و حب صبر و معجون سورنجان و سفوف سورنجان و شربت [illegible]
حار و بارد و دیگر مدرات حاره و بارده برای امراض مفاصل خصوصیت دارند و مطبوخ سورنجان و مطبوخ حلبه

والیدن روغن حنا و روغن شبت و روغن قسط و روغن سورنجان و روغن بابونه و روغن سوسن و روغن
بیروزه و روغن دیودار و روغن شونیز برای درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و دیگر اوجاع بارده مجرب
و مفید و قرص گل و شربت بزوری بمار و بارد و گلقند و سکنجبین باهم آمیخته و خوب کلان برای حمی
بلغمی و قرص زرشک قرص طباشیر و قرص کافور برای حمی صفراوی و برای حمی مرکب قرص
گل و قرص طباشیر باهم آمیز نموده همراه تبرید بدهند و شیرهٔ بادیان با گلقند برای حمی بلغمی و شیرهٔ تخم کاسنی
با سکنجبین برای تپ صفراوی مخصوص و شیرهٔ بادیان و شیرهٔ تخم کاسنی همراه گلقند و سکنجبین برای حمی مرکب
از صفرا و بلغم بهترین ادویه است و اگر گلقند و سکنجبین هر دو دهند یا کاسنی و بادیان هر دو را شیره برآورده
قدری نبات داخل کرده بنوشند نیز برای حمی مرکب بغایت سودمند و نیز شیرهٔ بادیان و گلقند و اصل السوس
برای تپ بلغمی کهنه و لو بسیار مؤثر و شیرهٔ بادیان با سکنجبین بجنبش و شیرهٔ تخم کاسنی با سکنجبین برای تپ صفراوی
مخصوص ست و نیز تخم کاسنی خشک کوفته یکتوله و تمر هندی مقشر دو توله یا شش توله شب در آب خیسانیده و اندر
مالیده صاف نموده قند سفید یکتوله داخل کرده اسبغول بیخ باشه اضافه کرده بنوشانند برای تپ صفراوی نهایت
نافع و شیرهٔ بادیان با گلقند برای تپ بلغمی بسیار مفید و در امراض صفراوی و تپهای حاره استعمال
سکنجبین لازم ست که سکنجبین را افضل اشربه گفته اند و فوائد بیشمار از تفتیح سده و تسکین ثوران اخلاط و دفع
تشنگی و تلطیف مواد وغیره دران موجود ست اگر وقتی که سرفه یا نزله یا تحیش یا اسهال یا تپ یا ورم
جگر و معده وغیره عارض شود آن وقت بدل آن شربت نیلوفر یا شربت بنفشه استعمال کنند و نقوع
فواکه و نقوع ماش و نقوع شمش و نقوع آلو و شربت تمر هندی و شربت آلو و مطبوخ فواکه و مطبوخ بنفشه و شربت
انار و مفرح بارد شیخ الرئیس و شربت صندل و خمیرهٔ صندل و ماء القرع و آب خیار و تربوز و آب کاسنی سبز
همراه شیرهٔ تخم خیارین و سکنجبین و آب کاسنی مقطر برای امراض صفراوی و حمیات صفراوی و دموی
بسیار مفید و در امراض بلغمی و تپهای بلغمی استعمال ماء الاصول حار و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و مطبوخ
تین و عسل ملوکی و مطبوخ حلو و در غیر تپ استعمال حب ایارج و حب غاریقون و جوارش جالینوس و معجون جالینوس
و حب حلتیت و خمیرهٔ ابریشم و خمیرهٔ عود و خمیرهٔ عنبر و مفرح کبیر شیخ الرئیس مفید ست و در امراض
دموی و حمیات دموی و جوشش خون شربت عناب و شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین و آب
شاهترهٔ سبز مروق تنها بروی آتش مالیده و آب کاسنی سبز مروق تنها که بر روی آتش جوشانیده لطیف

صاف نموده همراه سکنجبین یا شربت عناب بنوشند برای تصفیهٔ خون بیدل ست و دیگر مصفیات خون مثل شاهتره و سرپھوکہ و صندل سرخ و بلیلہ سیاه و منڈی وغیره سود مندست و غلظ خون چنانکه سودا با خون می باشد بجهت دفع غلظت شربتها مفید ست و در امراض سوداوی و حمیات سوداوی ماء الجبن و سکنجبین افتیمون و مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حب لاجورد و معجون نجاح و شربت گاوزبان و معجون چوب چینی و مفرح کبیر شیخ الرئیس یا مفرح شیخ الرئیس و شربت چوب چینی و شربت ابریشم و اطریفل شاهتره و معجون گل مسهل مخصوص ست و بعد تنقیه استعمال اینها بسیار نافع ست باید که در امراض حاره خصوص در تبهای حاره اول تبرید دهند سه روز یا چهار روز بعد ازان نقوع شروع سازند نقوع عاقرقرحا یا نقوع حلو یا القوع فواکه یا نقوع بنفشه یا دیگر نقوع حسب عوارض و مطبوخ هرگز ندهند و در امراض بارده از ابتدا مطبوخ دهند و در حمیات بارده شیرجات از ادویهٔ حاره مثل بادیان و مویز و اصل السوس و اصطوخودوس و گلقند وغیر آن بعد آن مطبوخ و تبرید دیگر باید و در امراض حاره استعمال نقوعات و اشربهٔ بارده و سکنجبین و سفوفات و مفرحات بارده کنند و در امراض بارده و فصل سرما مطبوخات و معاجین حاره و مفرحات حاره استعمال کنند و نیست تدبیری در حمیات بهتر از اسهال باید دانست که بعض علما برای حمی جنس ست حمی یومی و حمی خلطی و دقی مطابق محل تعلق حرارت غریبه که سه محل ست ارواح و اخلاط و اعضا اگر تعلق حرارت غریبه با ارواح ست آنرا حمی یومی گویند و این تپ یکروز یا سه روز می‌ماند و اگر تعلق حرارت باخلاط ست که آنرا متعفن گرداند یا گرم کند بدون تعفن آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت با اعضا ست آنرا حمی دق گویند بدانکه از مرضها کثیر الوقوع ست حمیات و اورام ست و در وقوع حمیات نسبت تمامی امراض کثیر الوقوع ست زیراکه تپ اصلی فی نفسه بی تبعیت مرض کثیر الوقوع ست چنانکه از تعفن صفرا و بلغم و سودا و جوش خون حادث میشود و از آمیزش این اخلاط با دیگری بسیاری اقسام حمیات مرکب پیدا میشوند و با بسیاری امراض بالتبعیت امراض دیگر نیز حادث میشود مثل سرسام و قرانیطس و خناق و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و شوصه و برسام و ورم معده و ورم جگر و ورم کلیه و ورم مثانه و ورم امعا و ورم مری و ورم طحال و ورم رحم و مقعد وغیر آن و با جمله این امراض مذکوره تپ لازم همراه می باشد از جهت ورم اعضای مذکوره و حمی همراه این امراض حمی عارضی و تبعی ست و تابع ورم اعضای مذکوره است و اعظم علاج این چنین حمیات تبعی ورمی فصد قیفال یا باسلیق ست و تضمید کردن موضع متورم و استعمال نقوعات یا مطبوخات حسب عوارض جزئیه

در جزئیات علاج هر یک بجای وی مرقوم ست و ساکن میشود و همچنین حمیات تبی هرگاه ساکن شود حرارت آن
ورم و آب عنب الثعلب سبز مروق در اورام احشا و اعضای باطنی خواه حار باشد خواه بارد و از جمله مجربات ست
و اگر مناسب دانند همراه آب مکوی سبز آب کاسنی سبز مروق نیز شامل کنند و مروق که حرارت در مزاج داشند
و نوشیدن عرق عنب الثعلب کشیده و استعمال عنب الثعلب در تبرید و نقوعات و مطبوخات و ضمادات نیز نافع و گاهی
بسبب ورم اعضا ظاهری نیز تب لاحق میشود مثل دمل و بثورات و ورم دست یا پای یا جای دیگر که در خارج
بدن پیدا شود و مثل نهریه و سقطه و ورم لثه و ورم بن ران و مثل ورم پس گوش و ورم خصیه و ورم چشم و غیر آن
و نیز اقسام حمیات بسیار ست و از حرکات عنیفه و تعب رنج و محنت بسیار و کثرت اکل و جوع و کثرت بیداری
و کثرت غم و رفتن یا نشستن در سرمای سرد و گرمای گرم و تابش آفتاب حمی یومی حادث میشود و قال الاطباء
کل ورم حار فی الاعضاء الباطنیة یلزمه الحمی باید دانست که در حمیات و در امراضی که با تپ باشند
مسهل قبل از سابوع یعنی قبل از هفته نه دهند مگر وقتی که ضرورت قوی داعی شود و مرض در هیجان باشد و خطر
هلاک مریض باشد و مصلحت در روز پنجم یا ششم مسهل کنند در روزهای مسهل که معمول اطبای زمانه حال ست
و متقدمین هم درین روزهای مرقومه مسهل دادن مقرر کرده اند روز هشتم ست و روز دهم و روز دوازدهم
و روز شانزدهم و روز هیجدهم و نوزدهم نیز و روز بیست دوم و روز بیست پنجم و بیست و هشتم و روز سیم و روز سی و دوم و روز سی و پنجم
و روز سی و ششم و روز سی و هشتم و روز سی و نهم ایام بحران که در آن مسهل و فصد منع ست روز سیوم و چهارم
و هفتم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و بستم و بست یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم باید دانست که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاری ست امراض
حاده اند خصوص تبهای حاده و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و ورم معده و ورم جگر کمال
احتیاط و هوشیاری لازم ست و در معالجه اسهال نیز هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند تفرقه
و تمیز میان هر یک از علامات و اسباب مشکل میشود و نیز اگر یکبارگی حبس کنند نفخ شکم پیدا کند و دیگر فساد
لاحق میشود و همچنین علاج حمیات نیز مشکل ست زیرا که اقسام وی بسیار اند امتیاز در میان جنس و نوع و قسم
وی بمشکل حاصل میشود و گفته اند که بحران واقع نمیشود در اکثر مگر در حمیات یا در امراضی که بدون تپ نمی باشند
مثل سرسام و خناق و غیره چنانکه گذشت و نیز گفته اند که بحران نمیشود مگر در امراض مادی و هر خلطی که متعفن شود
تپ و را لازم ست و تعفن را حرارت غریبه لازم و قولهم ان المتعفن من الاخلاط ای کل متعفن من الاخلاط فهو سخن محموم

کہ ابد جذب ارباع یعنی حصہ ربع با مقدار حب با مانند تا باشد ربع با آنچه از مقدار که بعد شارب تحمل آن مقدار آن ابدال صحت و قوت عیش حال و
تا ثقل نشود بر معده و معده و آنرا قذف نکند و صاحب شفاء الاسقام گفته که زیاده از یک رطل نشاید و باید که ثقل و دو بار را
نزدیک غلیان بالمره صاف نموده بنوشند زیرا که نزدیک سرد شدن مطبوخ ثقل می‌اید و جذب میکند قوی خود را
پس ضعیف میشود و مثل آن نیز شرط است که مطبوخ را با آتش نرم جوش دهند زیرا که آتش تیز اقتصار میکند بر جدا کردن
قوای ادویه داخله آن از اجرام ادویه در آب بلکه حرکت میدهد آن قوت مستخرجه را از آب جانب هوا و باقی نمی ماند مگر آب خالی
از قوت مطلوبه و نیز احسن آنکه پیش از طبخ اجرام مطبوخ را چهار پاس در آب تر کرده بدارند و چیزهای صلب را مانند تخمها نکوفته داخل
کنند و مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت را جوش نه دهند که موجب نقصان عمل میگردد بلکه آب جوشیده را حل کنند و لیمو و رب و دیگر پخته را در آخر جوش اندازند

قسم دوم یعنی از ادویه مفرده و مرکبه که فعل آن
کلّی و مشترک ست میان جمیع امراض بارده یا جمیع امراض حاره مثلا بیان آن کرده میشود

ادویه مشترک النفع در امراض حاره خرفه کاسنی تخم خیارین تخم کاهو لعاب اسغول تخم آن سالم بغیر کوفتن و لعاب بهدانه
و مغز تخم کدوی دراز و مغز تخم تربز و کشنیز خشک هر چه خواهند از سه چهار ازین اجزا شیره گرفته تبرید بنوشند یا ازین
اجزا با اضافه قدری کافور قرصها سازند و در قرصها حسب حاجت جنسلو چینی زرشک و شیرخشت و گل سرخ و صمغ عربی
و صندل سفید و گلهری با اضافه نموده میشود و یا از اجزای مذکوره سفوف یا مفرح طلیار سازند و یا ازین اجزا که نوشته
میشود لعوق سازند بنفشه نیلوفر گاوزبان آلو بخارا تمر هندی عناب تخم خطمی تخم خبازی سپستان عنب الثعلب گل سرخ
شاهتره تخم کاسنی تخم خیارین بهدانه گل بابونه هر چه طبیب انا لکی و بیشی حسب حاجت وقت تجویز نماید با نماید سکنجبین یا
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا گلقند بنوشانند و از مرکبات عامة النفع در امراض حاره سکنجبین و شربت بنفشه و شربت
نیلوفر و شربت تمر هندی و شربت انار و شربت صندل و شربت لیمو و مفرح بارد شیخ الرئیس و مفرح و لکشا و دوا
المسک بارد و یاقوتی بارد و عرقیات بارده مثل عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق شاهتره و عرق گاوزبان و دیگر
مفرحهای بارده و آب کاسنی سبز سرد و عرق همراه شیره تخم خیارین یا سکنجبین و ماء الفواکه ماء خیار و دوغ و ماء الجبن و در
امراض بارده بادیان انیسون پودینه الایچی کلان زیره سیاه تخم کشوث گلقند و آب شیره برآورده بنوشند
و یا ازین اجزا که نوشته میشود مطبوخ سازند بادیان اسطوخودوس انجیر پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی زوفا
بیخ بادیان بیخ کاسنی انیسون تخم کشوث افتیمون اذخر بادرنجبویه پوست بیخ کبر اجمود سنبل الطیب گل سرخ دارچینی

قرنفل مصطگی پودینه دانه الایچی و ورق تیج برگ سنا پوست خسوت ازین اجزا حسب حاجت و وقت هرچه مناسب دانند
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند یا شربت اصول یا شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته شود
سفوف یا معجون سازند مصطگی دارچینی دانه الایچی قرنفل جوزبوا فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل شیطرج برگ سیاه سنبل الطیب بناد
زرنب سورنجان کباب چینی عاقرقرحا عود زعفران جدوار ناگرادتخم کرفس و از مرکبات عامة النفع در امراض بارده
معجون فلاسفه جوارش جالینوس معجون ذوالرقی مرودار المسک حار و دواء المسک معجون سیر سفوف اسطوخودوس
و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و نقلی حلوه معجون بالینوس و لوشداروی ساده و خمیره عنبر و مفرح کبیر شیخ الرئیس یاقوتی
شیخ الرئیس و معجون خمیره ابریشم و شربت ابریشم و مفرحات حاره و دیگر عرقیات حاره است مثل عرق بادیان
عرق اذخر و عرق بادرنجبویه و عرق الایچی عرق پودینه و عرق اجواین و عرق گندهک و عطر دارچینی آتشی کردن
برای امراض معده و سینه بالعموم و برای امراض گرده و مثانه مانند درد گرده و مثانه و درد قولنج و دفع
حصاة و غیرها بالخصوص مفید قال القرشی الذی تجدیه بعض تحت ان الاسهال من عرق الاکثر و استعمال
برای اکثر امراض امتلائی بلکه جمیع امراض مادی را مفید خواه ماده در سر و دماغ باشد خواه در معده و جگر و معده خواه
در مفاصل خواه در تمام بدن برا که استعمال او قلع اصل ماده علت می نماید و غذا ضد امتلاست و تنقیه سایر امراض ناشیه
حاصل میشود و فصد برای امراض دموی و صفراوی بالخصوص مفید است و تبحار چهار خلط در فصد بیرون می آیند
و ازینجهت فصد را استفراغ کلی گفته اند حجامت و زلو کودکان را بجای فصد است و جذب زلو از حجامت قوی بود
و حجامت را بعد شصت سال منع کرده اند و حجامت بی شرط در پا یا زیر قدم و زیر ساق جهت جذب ماده و بخار
از دماغ بسیار سودمند و فصد که در حدوث آلام و اوجاع کشایند باید که در ذات الجنب و غیره در حدوث آلام
و اوجاع از سر تا کمر در ابتدا یعنی تا سه روز از جانب مخالف وجع کشایند و بعد سه روز از جانب موافق کشایند و نقل
ماده که بطرف خلاف کنند در قطر عرض نقل میکنند مثل آنکه ماده در دست راست به دست چپ نقل کنند یا در طول نقل
میکنند مثل آنکه ماده دست راست را بپای راست نقل کنند و این افضل است از آنکه بدست چپ نقل کنند و فصد
در سن کم از چهارده سالگی جائز نیست و فصد سر ارو که بمقابل تر انگشت است و در جانب بیرون قراع است
برای جمیع امراض سر مفید و سر دردی و گردن پاک کند و فصد سر اروی را قیفال گویند برای امراض بالای گردن مثل
در علل دماغ و چشم و کام و زبان سودمند است و فصد اکحل یعنی هفت اندام که در میان قراع مقابل انگشت سبابه است
یعنی انگشت شهادت جمیع علتهای بدن را سودمند است و فصد باسلیق که مقابل انگشت وسطی در طرف ذراع

جانب اندرون واقع ست بسیار بهای فرو تر از گردن سر فی احشا و رطبین اسود مند ست و حبل الذراع که فصل دست میکشایند حکم قیفال دارد و ابطی که از شعبه باسلیق برابر خنصر واقع ست ملتهای احشا و امراض سفلی را نافع حکم باسلیق دارد و اسیلم که رگی ست میان خنصر و بنصر دست کشایند فصد اسیلم از دست راست اوجاع کبد را و از دست چپ اوجاع طحال را بالتبع هر واحد هر واحد ازین یعنی از هر طرف که باشد برای کشش مادهٔ مجاورت سر کبد و طحال را نافع ست و در فصد اسیلم ساعد را باید بست و دست اندر آب گرم باید نهاد و ازین رگ خون قدری بگیرند که بیشتر خون ازین رگ از دل و جگر می آید صافن که آن رگی ست بزرگ بر جانب اندرون کعب و فصد صافن ادرار طمث می کند بقوت و تفتیح افواه بواسیر می نماید و قائم مقام منافع فصد عرق النساست در وجع عرق النسا و جهت عارض ان و خصیه و قضیب و قروح اینها اثر تمام وارد و دوالی ماده کند از اعضا یکه تحت کبد واقع اند عرق النسا رگی ست که وارد که از جانب بیرون پای تا کعب آمده است بیشتر بر پشت پای میان خنصر و بنصر پای نیز رسید و نفع فصد او در وجع عرق النسا فزون تر از صافن ست برابر است و دیگر اسود قریب بصافن ست و برای نقرس نیز بغایت سود مند ست فصد او متصل شتالنگ میکشایند اگر اسفل شتالنگ نیز یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر ست باید زد صاحب فخیره بران ست که اگر این شعبه یافته نشود این خنصر و بنصر فصد او بهتر ست زیرا که معلوم از خطاست مابض و آن رگی ست در باطن زانو که حکم صافن ست ولیکن در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر سود دارد و صاحب قولنج و اسهال و ضرب و صاحب زکام و نزله و نحیف و لاغر و حامله و صاحب حمیات مزمنه را فصد نباید کرد و در موسم سخت سرما و کسی را که معده و جگر وی ضعیف باشد و در روز حرکت مرض یعنی روز بحران فصد نباید کرد و باید که فصد اول روز بر ناهار کنند اگر فصد اختیاری باشد و بعد فصد خواب نکنند متصلا که در اکثر کسل اعضا می آرد و اد فی فصل در فصد و خواب دو پاس ست و بسیار باشد که عقب فصد یا اسهال وجعی در جگر پدید آید بسبب توقف ماده اندر وی عند هبوطه کما فی الاسهال یا عند صعوده کما فی الفصد علاج این درد شرب آب گرم ست و هو تقلیه بالغسل و التحلیل و ایضا بسیار باشد که بعد اسهال حمی پدید آید یا دیگر امراض سوئیه بسبب حرارت دوا هیجان در خون افتد و تب آرد علاج آن فصد ست و باشد که بعد فصد بسوی تبرید قوی چون قرص کافور و امثال آن حاجت افتد و ایضا بسیار باشد پس از اسهال فواق پدید آید تدبیر او آنکه اسبغول در روغن گل و آب سرد خوب مخلوط کنند و بنوشانند و باشد که بعد اسهال سوزش و حرارت در معده پدید آید لعاب بیدانه و اسبغول بر روغن گل یا روغن بادام بهم زده بنوشانند که مزیل آنست

دیهمان بادا... قی پیدا گرد د دوبسر فو... ... اسهال یبوس ... بعد ... دهی ... بادی ... ... القصار ... اسهال ... بالروانتر

بدانکه سبب نزدیک اطبا آن چیزیست که باشد اول پس موجب شود ازان سبب حالتی از احوال بدن انسان
یعنی صحت یا مرض یا ثبات آن تا حفظ صحت ازان حاصل شود و برای هر واحد از صحت و مرض سه اسباب اند
برای آنکه نزدیک اطبا اسباب منحصر در سه قسم است یکی ازان بادی ست و آن آنست که بدنی نباشد لیکن از خارج
بدن پیدا شود مانند حرارت شمس و برودت هوا و غضب دوم آنکه بدنی باشد و آن اگر حالت را بغیر واسطه موجب
کند مانند وجوب عفونت حمی را پس آن را سبب واصلی گویند سوم آنکه همان سبب بدنی اگر واجب کند حالت را بواسطه
مانند امتلا که واجب کند حمی عفنه را زیرا که امتلا سبب عفونت ست و عفونت سبب حمی ست پس این را سبب
سابقی گویند و سبب بدنی بحسب استقرا منحصر در سه چیز ست خلطی و مزاجی و ترکیبی و صاحب ترویح فرماید
سبب نزدیک اطبا آنست که موجب شود ازان یکی از سه حال که صحت و مرض و حالت ثالثه که نزدیک جالینوس
ست پس گفته چیزی که خارج از طبیعت ست اگر فاعل ست فقط آن سبب ست واگر مفعول ست فقط پس
آن عرض ست واگر فاعل و مفعول هر دو ست پس آن مرض ست و انحصار شی خارج از طبیعت در سه چیز مذکور
برای آنست که اعتدال طبعی که در بدن انسان صحیح موجود ست در سه چیز میشود در اخلاط و اعضا و افعال
و هر واحد ازین ثلاثه هرگاه متغیر شود از حالت طبعی خود پیدا شود ازان سبب یا مرض یا عرض پس اخلاط هرگاه
متغیر شوند پیدا شود ازان اسباب و اعضا هرگاه متغیر شوند پیدا شوند ازان امراض و افعال هرگاه متغیر
شوند ازان اعراض پیدا شوند و هرگاه چنین باشد منحصر شد آنچه خارج از اعتدال ست در سبب و مرض و عرض
و اسباب را علاج کرده شود بقلع و قطع آن و اعراض تداوی کرده شود بقطع اسباب آن و امراض علاج او
کرده شوند اگر در صدد پیدا شدن ست که هنوز پیدا نشده باشد بقطع اسباب فاعله آن نیز لتقدم بالحفظ کرده شود
و هرگاه آن مرض پیدا شد و مستحکم شد پس علاج آن بالضد ست علی الاطلاق و اگر چنین ست که اندکی پیدا شده
و دیگر پیدا شدنی ست پس علاج کرده شود آنچه حاصل شد بضد آن و آنچه در طریق حصول و پیدا شدن ست بقطع
اسباب فاعل آن قال بقراط الضد شفاء الضد و علاج ضد باضد روی از روی تجربه و قیاس مفید الیقین ست
چنانچه بالبداهة ظاهر ست که آتش را آب می کشد و اطفا می کند و آب را آتش میسوزاند و علی هذا القیاس پس
و باید دانست که علاج موقوف ست بر تشخیص مرض و دانستن اسم و سبب آن از علامات مخصوصه هر مرض چنانکه
دریافت مزاج و خواص ادویه مفرده وابسته است بر دانستن اسم آن دوا بزبان هندی مشهور این دیار و علاج
نزدیک جمهور اطبا منحصر در سه چیز ست یکی اعمال ید مانند فصد و حجامت و کی و خیاطت و بط یعنی شگافتن و جبر

یعنی بستن استخوان شکسته و درد کردن برابر کردن استخوان برآمده از موضع خویش دوم تدبیر یعنی تغییر اسباب ستهٔ ضروریه که حکم آن مانند حکم دواست مثلا هرگاه وارد کرده شود بدن بلغمی غذائی که پیدا نشود از آن خون کثیر و صفرا مانند خورانیدن لحم و شیر میشا پس حکم آن مانند حکم دواست که مثل معجون فلاسفه یا زنجبیل و دیگر اشیای حاره خورانیده شود حاصل آنکه غذا را در احداث کیفیات اربعه حکم مثل دواست همچنین مثلا شخصی غذا بسیار خورده او را گرسنه باید داشت و یا مثلا شخصی در تابش آفتاب سیر کرده و حرارت و مزاج پیدا کرده او را در جای سرد استراحت باید فرمود و علی هذا سوم علاج بدوا و آن را سه قوانین ست یکی اختیار کردن دوای حار یا بارد یا رطب یا یابس او اختیار کردن کیفیت دوا حاصل میشود بعد معرفت نوع مرض تا که علاج بالضد کنند مثلا صداع بارد که تحت مطلق صداع داخل ست هرگاه معلوم شد مرض که از برودت ست برای او دوای حار تجویز کنند دوم از قوانین علاج اختیار وزن دواست و درجه کیفیت دوا مثلا یک درم باید داد یا دو درم و از درجه اولی اختیار باید کرد یا از درجه ثانی وغیره آن الخ و این هر دو امر حاصل میشود باندازهٔ صناعی که بعد از تجربه بهم میرسد از رعایت ده چیز شناختن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و اطبا در قوانین عشره استفسار تدبیر سالف را بیان نکرده اند حال آنکه استفسار تدبیر سالف از جملهٔ ضروریات ست بجهت آنکه مشهور و معروف شده است ملاحظه کردن چاره و بره و نبض و زبان و استفسار تدبیر سالف در امر معالجه و بدانکه معرفت طبیعت عضو متضمن امور اربعه ست مزاج عضو و خلقت عضو و وضع عضو و قوت عضو را اما مزاج عضو پس هرگاه شناخته شد مزاج طبعی آن عضو و شناخته شد مزاج مرض عارضی پس دریافت خواهد شد که چه قدر از مزاج صحیح طبعی بعید شد پس اختیار کنیم دوا بمقابلهٔ آن تا رد کند بمزاج طبعی مثلا هرگاه باشد مزاج طبعی آن عضو بارد مانند مزاج دماغ و عارض شد دماغ را مرض حار پس تحقیق بعید شد از مزاج صحیح طبعی بعد کثیر پس محتاج خواهد شد بطرف تبرید کثیر و اگر مزاج طبعی آن عضو حار باشد مانند قلب و عارض شد آن را مرض حار کفایت میکند در آن تبرید اندک و اما خلقت عضو پس بعضی از اعضا هستند که قناعت میکنند بدوای ضعیف بحسب الوزن و درجه بسبب تخلخل ماننده ریه یا بسبب آنکه او را تجویف ست و بعضی از اعضا هستند که اینچنین نیستند یعنی آن را تجویف نیست یا متخلخل نیست بلکه متلزز ست مثل کلیه پس محتاج میشود بدوای قوی اما وضع عضو پس عضو قریب مانند معده کفایت میکند او را از دوا بقدر آنکه مقابلهٔ علت کند و عضو بعید مانند اطراف محتاج میشود بطرف دوای قوی تر از آن و اما قوت عضو پس عضو که حس شریف و رئیس حیات کرده میشود نزدیک معالجهٔ اینها بدوای قوی نیز جسارت کرده نشود بطرف تبرید مفرط و نیز تحلیل کرده نشود مواد این اعضا بغیر دوا

در بدن اینها پس می باشد بخلاف گاذر که کار آن اکثر از آب ست ۱۱ ۵ یعنی قوت بدن شخص قوی ست یا ضعیف پس در قوی دوای قوی توان داد و ضعیف تدبیر

قابض طبیعت تا ادویهٔ طبیه قوت این عضو را نگاه دارند و تیز وار کرده نشود و بر بین اعضا دوائی که آن کیفیت
مخالف همیشه شود و تیز دوا و این اعضا دفعةً تحلیل کرده نشود و تا استعداد مرض این مرض ضعیف کفایت می کند
و تزاد دوای ضعیف لا محاله مرض قوی محتاج شود و به دوا قوی به اسهل امور عشره ظاهر اند و سوم از قوانین
علاج به دوا شناختن اوقات مرض است باینکه مرض کدام وقت است از اوقات اربعهٔ مرض از ابتدا و تزاید و انتها
و انحطاط مثلا اگر باشد ورم در ابتدا استعمال رواد عات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محللات کنند و در میان این دو
یعنی در تزاید امتزاج رواد ع با محللات کنند و در انحطاط اقتصار کنند بر محللات صرف همچنین اگر مرض حاد در ابتدا باشد
تلطیف تدبیر کنند تلطیف معتدل و اگر باشد مرض حاد در انتها نهایت جهد کنند در تلطیف و اگر باشد مرض مزمن
نهایت تلطیف در ابتدا نکنند بلکه تلطیف کنند تلطیف معتدل نزدیک انتها از بسیار امراض مزمنه را سوای
سمیات تحلیل میکند آنرا تلطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده بالجمع استفراغ ماده کنند در ابتدا و انتظار نضج
نکنند و اگر باشد ماده آن معتدل در هیجان نضج ماده کنند بعده استفراغ ماده کنند قال القدما النبض رسول
لا یکذب و منادی اخرس لا یسمع والنبض یخبر عن حال القلب بما هو علیه من الکیفیات الاربع والقوة والضعف
ونحوها کما یخبر البول عن حال الکبد وما هو علیها مع کثیر من احوال الکلیة والمثانة والبول یستدل به علی احوال
آلات الغذا خصوصا الکبد لانه آلة اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیة قالوا ان النبض والقارورة کالمنبئین الاخرسین
قال جالینوس کذا قال الشیخ الطبیعة کالمدعی والعلة کالخصم والعلامات کالشهود والنبض والقارورة
کالبینة و یوم البحران کیوم القضاء والفصل والمریض کالمتوکل والطبیب کالقاضی بینة بالفتح و کسر همزه و تشدید
نون بمعنی یقین و ثبوت چیزی سند و دستاویز از منتخب اللغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلالة
الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالک المائیة و علی احوال العروق و بتوسطها یدل علی امراض اخری
و اصح الدلائل ما یدل به علی حال الکبد و خصوصا علی حال صحتها باید دانست که امراضی که در ان خطر باشد
و ایمن باشند در ان از فوت قوت بسبب تاخیر علاج پس واجب است شروع در ان بعلاج قوی و مرضی که در ان
خطر نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف پس بتدریج بطرف قوی رجوع کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد
و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد در وقتی دون وقتی خاصیت در انفعال است از دوای
واحد سوای دوای دیگر **و از جملهٔ قوانین واجب الحفظ** این است که ترک کنند معالجات قویه در فصول قویه
و حسب مقدور از اسهال قوی در گرمی و لیلا وقتی در صیف و زمستان پرهیز کنند قال صاحب مختار بن ... ینبغی ان ...

اوقات المرض فاذا کان المرض فی ابتدائه وکان حارا لطف التدبیر وان کان فی ابتدائه والمرض مزمنا غلظ
التدبیر قال الشیخ ومن الامور التی یحتاج فی علاجها الی نظر دقیق ان یجتمع فی مرض ما امران متضادان
فیستحق المرض مثلا تبریدا وسببه تسخینا مثل ما یقتضیه الحمی تبریدا والسدد والتی تکون سببا للحمی تسخینا او بالعکس
وکذلک ان یستحق المرض تسخینا وعرضه تبریدا مثل ما یستحق مادة القولنج تسخینا وتقطیعا ویستحق شدة وجعه تبریدا وتخدیرا
او بالعکس قال القرشی وهکذا قال الشیخ و از جمله علاج جید مشترک برای اکثر امراض ست ملاقات کسیکه خوش
و مسرور شود مریض بآن و ملازمت کسیکه حیا کند مریض ازان و ملازمت کسیکه انسیت و محبت دارد بآن و نیز
شمیدن بوهای خوش و آواز خوش از قسم غنا و انتقال کردن از هوا بطرف هوای دیگر و از مسکن بمسکن دیگر و از
شهر بشهر دیگر و هرگاه با مرض وجع جمع شود واجب ست که اول تسکین وجع سازند بعد ازان بمعالجه سبب
پردازند و همچنین هرگاه عرض رنج بسیار دهد بمداوای آن پردازند مانند قولنج که اول به تسکین وجع آن پردازند
بعد ازان علاج سده کنند و چون چند امراض مجتمع شوند باید که ملاحظه کنند که اصلی کدام ست و تبع وی کدام
پس علاج اصل مرض کنند و رعایت عرض هم نیز ملحوظ دارند مثل حمی و صداع که صداع عرض حمی ست و نیز چون چند
امراض مجتمع شوند باید که بمعالجه مرضیکه دران یکی از سه شرط باشد مشغول شوند یکی آنکه صحت یافتن دوم موقوف
باشد بر صحت یافتن اول مانند ورم و قرحه هرگاه هر دو جمع شوند پس باید که اول علاج ورم کنند تا که زائل شود سوء
مزاج که سبب ورم ست و بدون زائل شدن سوء مزاج به شدن ورم غیر ممکن و بغیر رفع شدن ورم به شدن
قرحه دشوار زیرا که ورم بسبب سوء مزاج و عدم اعتدال مانع ست از تصرف غذا و گردانیدن آن را جزو عضو و هرگاه
غذا جزو عضو نشود چگونه التیام پذیرد دوم آنکه یکی از دو مرض سبب دیگرے باشد مانند سده که باعث حمی
باشد پس باید که بازاله سبب که سده ست اول مشغول شوند مانند سکنجبین و باک نیست باستعمال مسخنات برای تفتیح
سده مانند رازیانه و تخم کرفس و مانند آن که معالجه آن بمسخنات اول باید کرد و از حمی دقیقه خطر نباید کرد زیرا که حمی
ست که دفع شود حمی و سبب آن باقی موجود باشد و علاج سبب حمی دقیقه تخفیف ست زیرا که علاج جمیع قروح تجفیف
ست و تجفیف مضر حمی ست سوم آنکه یکی ازان اهم باشد از دیگرے مانند حاد و مزمن مثل سونوخس
و دق پس باید که بعلاج سونوخس بتطفیه و فصد مشغول شوند و از رعایت دیگر نیز غافل نباشند و هرگاه مرض
و عرض جمع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمی صفراویه و صداع پس بعلاج حمی مشغول شوند که صداع
نیز رفع خواهد شد مگر وقتی که عرض رنج بسیار دهد چنانکه خوابانیده نشود مخدرات مانند فلونیا و برشعثا در جمیع

قولنج شدید است بعلاج سده که اصل مرض است مشغول شوند و هرگاه اشتباه شود که این مرض حار است یا بارد برین طریق
که قاروره رنگین باشد مائل بحمرت یا صفرت دلالت کند بر حرارت و با وجود آن نبض عظیم باشد پس باید که باشیای معتدله
مثل سکنجبین لیموی اکتفا کنند یا باشیای حاره که شدید الحرارة نباشد امتحان کنند اگر مرض بارد است فهو المراد
و فائده از آن دوا بظهور خواهد رسید و اگر مرض گرم بود در پس نقصان و یا آزاری که باید ساخت و نیز در چنین حالت
طبیعت گذارند با دوره و در این اثنا طبیعت غالب خواهد شد یا مرض غالب خواهد شد و حقیقت آن معلوم خواهد گردید
و نیز در چنین حالت در امراض مزمنه که سقوط قوت در آن شده باشد باید که معالجه را ترک سازند و بر طبیعت گذارند
و حفظ قوت را ملحوظ دارند از اطعمه و اشربه لذیذه که قوی الکیفیه نباشد و با آن مرض مخالفت بیّن نداشته باشند
هرگاه گرسنه شود طعام خورانند و هرگاه تشنه شود آب نوشانند و بعلاج قوی غیر از حفظ قوت بتدبیر دیگر مشغول نشوند
تا اینکه مرض دفع شود یا ظاهر شود که کدام مرض است و طبیعت را قوت بهم رسد و نیز مریض اهل مکان کردن و صحبت
دوستان و ظریفان مشغول کردن بسماع و لعب نهایت سودمند و تا وقتی که تبدیل و تعدیل مزاج از غذای صرف شود
رجوع بدوای غذائی نکنند و چون مقصود از دوای غذائی یا غذائی دوائی بر آید رجوع بدوای صرف نکنند و چون
مقصود از دوای مفرد بر آید رجوع بدوای مرکب نکنند و اگر دوای مفرد کافی نباشد در حصول مقصود حسب حاجت
ادویه مخصوصه هر مرض و هر عضو را ترکیب کنند و قلیل الاجزا را از کثیر الاجزا بهتر دانند و ادویه مشهوره مستعمله را افضل
از غیر مستعمله شمارند و تا کار بتدبیر سهل بر آید رجوع بدشوار نکنند و در هر مرض جرأت بر فصد و مسهل نکنند بلکه اگر سبب خفیف
باشد آن را بنوم یا بعدم نوم یا بمشی یا ریاضت یا حمام و قلت طعام و دیگر تدابیر سهل تعدیل سازند و معالجه شروع از دوای
خفیف و ضعیف کنند و اگر مقصود حاصل نشود بقوی پردازند و در اول امر علاج بادویه قویه نکنند مگر وقتی که عدم دفع مرض
نشده باشد خوف سقوط قوت باشد که درین هنگام علاج قوی باید کرد و بر یک دوا مداومت نکنند زیرا که مالوف
ضعیف العمل میشود و نیز در معالجه چون از یک دوا انتفاع حاصل نشود بدوای دیگر رجوع کنند زیرا که گاه باشد که
دوا موافق مزاج نباشد و تدبیر دیگر موافق افتد از ینجاست که برای هر مرض انواع تدابیر از اشربه و سفوفات و معاجین
و جوارشات و عرقیات و روغنات و طلا و ضمادات مقرر کرده اند و نیز گاه باشد که یک دوا در یک مرض از دو کس را
باشد یکی را موافق باشد و دیگرے را غیر موافق بلکه همون دوا برای همان شخص در همان عارضه گاهی نافع
می کند گاهی نه و سبب این اختلاف مزاج انسان است در اصل خلقت و نیز تغیر و تبدل مزاج شخص معین بحسب
فصل و سن و دیگر تدبیرات سابقه و حال و عوارضات لاحقه خارجی و داخلی میشود و اطبا گفته اند که ضرور تر ترین

دشوار وبجهت تدارک تشخیص مرض سست نیز اکه هرگاه مرض متحقق شود علاج مسهل بود ساده را تبدیل دادی را
تنقیه کفایت می کند وگاه باشد که با وجود تشخیص مرض دوا درین سودمند نشود یا فائده میکند فائده ضعیف بقلع
مرض نشود وبجهت مزمن شدن مرض یا سقوط قوت یا بجهت آنکه مرض از جملهٔ آن امراض است که دفع آن
متعذر و دشوار است مانند سل وحمی دق و در آخر استسقای زقی وجذام مزمن و برص مزمن وضیق النفس کهنه
خصوص در پیران والقوه مزمن وصرع مزمن وربو وبواسیر خونی مزمن وغیر ذلک و باید که نوشیدن مسهل وقی را
عادت نکنند ودر فصول شدید الحرارة وشدید البرودة استعمال مسهل وقی یا فصد بالکل نکنند قال الشیخ منفعة التدبیر ثمانیة
اجزاء ومنفعة الدواء اجزاء واحد فلا یستعمل الدواء الا بعد واحد التدبیر یعنی هرکه از تدبیر مخالفت نماید و بر پرهیز قادر نباشد
علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که آبرو نزدیک خود ومعالج کس نگردد چه اگر بجهت انجام صورت احسان نبندد
واگر باز دیا کشند ظن مدادت بظهور آید افلاطون گوید طبیب را لازم است که بر معالجات که بر آن محال یا قریب المحال
باشد گوشش ننماید که باعث نزول مراتب وطعن خلق است فارابی گوید طبیب را باید که بر مریض سخن نا امیدی نگوید که
از دیاد مرض وتحلیل روح او گردد و نیز فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر الاستعمال قریب الحصول مشهوره
استعمال کند که همه کس از آن عالم باشد چه اگر هلاکت مریض پدید آید جای طعن نشود و تا از دوای مفرد مشهور کار برآید
رجوع به دوای مرکب نکند وتدبیری که خلاف جمهور باشد جز بضرورت نکند و در امراضی که مردمان آنرا آسان دانند
تدبیر ومعالجات قویه جز بضرورت نکند که باعث بدنامی بود ومعالجاتیکه احتمال خطر دارد جز بضرورت نکند چنانچه
قطع شریانهای صدغین و فصد ورید داجین ومعالجات که بر شناخت و دواء قادر نباشد استعمال آن نکند افلاطون گوید
طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر دلالات عشره توجه نماید اگر موافق کیفیتیه یابد فهو المراد والا بر دلالات غالبه
تدبیر نماید ومغلوب از عوارض داند واز حالات مریض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن نماید طبیب را
باید که بر تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مریض باشد و نیز افلاطون گفت که اگر تمام روز وشب حالت مریض را
تفکر نمایم از عهدهٔ یک مریض جواب گویم فارابی گوید هر مریض که مرض او بعد لزوم تدبیر مناسبه ومعالجه همیشه در ترقی
باشد طبیب را باید که دست از آن باز دارد و شیخ الرئیس در قانون میفرماید که مرض مضاد ومخالف فصل ومزاج وسن
هرگز عارض نشود مگر بسبب قوت سبب وقوت سبب دلیل است بر قوت شدت مرض مناسب مزاج وسن وفصل
اقل خطرست از آنچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هر سببی که برسد نزدیک بدن فعل خود
کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم است یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعداد بدن سوم ملاقات

فاعل تا زمانی صالح و معتدبه و بسا اوقات یک سبب را ابدان مختلفه اعراض متخالف پیدا میکند و گاهی مختلف میشود
فعل فاعل در ضعیف و قوی و شدید الحس و ضعیف الحس و نیز شیخ فرموده حدوث الم نمیشود مگر از سوء مزاج مختلف از تفرق
اتصال برای آنکه سوء مزاج متفق مولم نیست نزد یک شیخ الرئیس سوء مزاج که دفعةً حادث شود و این سوء مزاج مختلف
ست و اگر قلیل قلیل بتدریج واقع شود و این سوء مزاج مستوی ست و نیز کل سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست بلکه حار
بارد مولم بالذات ست و رطب و یابس بالعرض مولم ست بدانکه عروض سوء مزاج ساذج دفعةً کثیر الوقوع ست اما
عروض سوء مزاج مادی دفعةً نمیشود بلکه سوء مزاج مادی بتدریج واقع میشود و تقدم سوء مزاج ساذج و اسباب فاعله آن
بیش از سوء مزاج مادی لازم و واجب و در اکثر رطوبت تابع سوء مزاج بارد ست و یبوست تابع سوء مزاج حار ست
و گاهی مقارن میشود یبوست با برودت و حرارت با رطوبت مگر آنکه اول اکثری ست یعنی مقارن و تابع بودن
رطوبت برودت را و تابع بودن یبوست حرارت را و این هردو یعنی مقارن شدن یبوست با برودت و مقارن
شدن رطوبت با حرارت قلیل الوجود ست و نیز باید دانست که تسخین بارد و اول امر آسان ست از تبرید حار و تبرید
حار و آخر امر آسان ست از تسخین بارد و ترطیب صعب ست از خشک کردن و دفع سوء مزاج بارد مادی صعب
از حار مادی و ازاله سوء مزاج بارد ساذج آسان ست از تبرید حار ساذج هرگاه همراه یبوست باشد چنانکه شیخ فرموده
قال الشیخ ان التبرید و التسخین متقاربان و لکن الخطر فی التبرید اکثر لان الحرارة صدیقة الطبیعة و ان الخطر فی الترطیب
و التیبیس سوء و لکن مدة الترطیب اطول و التیبیس اشد ثباتا لا البرودة التی قد حدثت و الترطیب اشد طلبا للبرودة والحدة
و قال الشیخ و اما تسخین المزاج البارد فکان صعبا اذا کان قد استحکم و غایة من السهولة فی الابتداء و بالجملة فان تسخین المزاج
فی ابتداء الامر اسهل من تبرید التسخین فی الابتداء لکن تبرید التسخین فی الانتهاء و ان کان صعبا اسهل من تسخین
البارد فی الانتهاء لان البرودة البالغة هی موت من الغریزیة و باید دانست که صحت وابسته ست باعتدال
مزاج و استوای ترکیب پس مرض مقابل این هردو باشد سوء مزاج و سوء ترکیب اگرچه اکثر اطبا مرض را در سه
نوع منحصر ساخته اند سوء مزاج و سوء ترکیب و تفرق اتصال لیکن نزد محققین تفرق اتصال در سوء ترکیب داخل
ست ثبات صحت باعتدال ست و هر یکی از افراط و تفریط منافی صحت ست و نیز باید دانست که حیوة و صدور افعال
علی الینبغی از حرارت غریزیه ست و حرارت خارجیه اگرچه مخالف طبع ست لیکن نسبت برودت حرارت خارجیه را
هم مناسبت برای آنکه حرارت از سبب فرح ست و برودت هرگاه مفرط شود قتل میسازد و حرارت هرگاه مفرط
شود تبرید کند و تبرید مرکز از قتل ست و نیز انسال صحت بتامها حرکات اند و حرکت از حرارت حاصل میشود و برودت

محذر و ممیت است پس واضح شد که برودت ضار ترین اشیاست بلکه اکثر افعال صحت از برودت مختل میشوند کما قیل افعال الصحة حرکات و الحرکة بالحرارة و البقاء الحرارة یتبعها الحرکة و البرودة یتبعها السکون فالحرارة آلة لجمیع الحرکات البدنیة والیبوسة تعینها والبرودة ممیتة مخدرة قال الشیخ فالحرارة الغریزیة آلة للقوی کلها والبرودة منافیة لها لاینفع الا بالعرض فلهذا یقال حرارة غریزیة ولایقال برودة غریزیة ولاینسب الی البرودة من کد فاعلیة البدن ما ینسب الی الحرارة واعلم ان الافعال انما تکون صحیحة اذا کانت الصحة کاملة وانما تکمل الصحة اذا کان الترکیب والمزاج علی ما ینبغی فاذا لم یکن الافعال صحیحة دلت علی المرض هو اما من سوء مزاج وهو بارد فی الاکثر او من دارة الترکیب و محمد زکریا رازی فرموده که لمی باشند امراض بلغمیه مگر آنکه ضعف فم معده و فساد هضم پیش آن مقدم باشد و نمی باشد امراض کلیه مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آنرا سوء مزاج کل بدن باید دانست که تاثیر دوا کما ینبغی بدون اخراج مادهٔ فاسده و تقلیل آن نمیشود و قلع و قمع اصل مرض بدون تنقیه صورت نمی بندد و اگرچه بتعدیل یا تسکین و تخفیف مرض میشود و فائده بالفعل ازان حاصل میگردد و لکن امکان عود مرض هست و در تنقیه و استعمال دوا بعد آن کردن قلع و قمع بنیاد مرض میگردد پس هرگاه که اول تنقیه کرده شود و بعد آن استعمال دیگر ادویات بعمل آید زود تر فائدهٔ دوا بظهور میرسد و نیز قلع و قمع اصل مرض بخوبی میشود لهذا قواعد اسهال نوشته میشوند اسباب که مقتضی برای اسهال است بلکه در هر استفراغ رعایت آن واجب است ده چیز است یکی امتلاست بحسب اوعیه یعنی زائد شدن کمیت اخلاط و امتلا بحسب قوت یعنی زائد شدن کیفیت خلطی پس خلا مانع ست دوم قوت پس ضعف مانع استفراغ ست مگر آنکه گاهی ضعف قوت سهل تر از ترک استفراغ باشد پس درین صورت استفراغ کنند پس تقویت قوت کنند سوم مزاج پس مزاج حار یابس و مزاج بارد و قلت دم مانع استفراغ ست چهارم جثه بدن پس افراط لاغری و تخلخل بدن و سمن مفرط مانع استفراغ ست پنجم اعراض لازمه پس استعداد برای ذرب و قروح امعا مانع استفراغ ست ششم سن پس پیری و طفولیت مانع استفراغ ست هفتم وقت پس شدت حرارت و شدت برودت مانع استفراغ ست هشتم بلد پس شهر بارد نهایت و شهر حار نهایت مانع استفراغ ست نهم صناعت شدید التحلیل مانند آهنگر و تقیم حمام و حمال مانع ست دهم عادت پس کسی را که عادت استفراغ نباشد یکبارگی بدوای قوی استفراغ نکنند و سزاوار است که قصد کنند در هر استفراغ پنج چیز را یکی اخراج ماده که موذی ست بحسب کمیت یا کیفیت دوم اینکه باشد استفراغ بقدر تحمل و خوف

ف قوله بحسب کمیت مثلا کثرت خون در بدن باشد که رگها همه ممتلی شده خواهد که ترقیده شوند اگرچه فساد خون نباشد پس این اصول [illegible]

بایدکرد وازافراط اسهال تا وقتیکه استفراغ از جنس آن ست که سزاوارست اخراج آن ومریض متحمل آن باشد
سوم آنکه باشد آن استفراغ بطرف میل ماده پس غثیان پاک کرده شود بقی ومغص باسهال چهارم
آنکه انچه اخراج ماده میکنند از بدن از مخرج طبعی اخراج کنند وعضوی که نقل میکنند بطرف وی ماده را باید که مناسب باشد
از منقول عنه ومشارک باشد برای ماکوف باسلیق ایمن در علل کبد وباشد عضو منقول الیه مثابه
وغرفه ثلاثه برای اعضای نفیسه پنجم دقت استفراغ آن وباید که استفراغ ماده کنند بعد نضج مواد وجوبا در امراض
مزمنه واستحبابا در امراض حاده الا آنکه ماده در هیجان باشد پس رعونت بی التقدم نضج استفراغ مواد کنند برای آنکه ضرر
عدم اخراج ماده زیاده است از ضرر اخراج ماده غیر نضیجه قال الشیخ ان کانت المادة فی الانصباب بعد فینبغی ان یمنع منها
بعد مراعاة شرائط اربع احدها مخالفة الجهة کما یجذب من الیمین الی الیسار ومن فوق الی اسفل والثانی مراعاة
المشارکة کما یحبس الطمث بوضع المحاجم علی الثدیین جذبا الی الشریک والثالث مراعاة المحاذاة کما یفصد
فی علل الکبد الباسلیق الایمن وفی علل الطحال الباسلیق الایسر والرابع مراعاة التبعید فی ذلک لئلا یکون المجذوب الیه
قریبا جدا من المجذوب منه وان کانت المادة منصبة ای کن انصبابها فاما ان ناخذها من العضو نفسه او ننقلها الی العضو القریب
المشارک ونخرجها کما الفصد الصافن فی علل الرحم والعرق الذی تحت اللسان فی علاج ورم اللوزتین ومتی اردت
ان تجذب الی الخلاف فلیکن مع الالم ولا وجع العضو المجذوب عنه قال القرشی الجذب مطلقا قد یکون الی الخلاف القریب
وقد یکون الی الخلاف البعید ویشترط فی جذب المادة ان لا یتباعد فی قطرین ای جهتین بل فی طول منها فاذا
ورمت الید الیمنی فلا تجذب الی الرجل الیسری بل الی الرجل الیمنی وهو افضل واولی من ان تجذب الی الید الیسری
واذا وجب الفصد والاسهال وکانت الاخلاط علی النسبة الطبعیة جعلنا الفصد فان غلب خلط بعد الفصد فاستفرغ
وان لم یکن کذلک بل یکون غلبة خلط لا علی الوجه المذکور فاستفرغ الغالب اولا ثم نفصد ولیکن بین الفصد والمسهل
مهلة قال المسیحی فی المائة المسهل یقال فی العرف علی المسهل بالتلیین کالشیرخشت والترنجبین وعلی المسهل
بالازلاق کالاجاص البستان وبزر الخطمی وبزر الخبازی وعلی المسهل بالعصر کالهلیلج وکشراب الورد
المکرر وعلی المسهل بالجلاء کالبورق والملح وعلی المسهل بقوة مسهلة ای بالصورة النوعیة کالمحمودة والغاریقون
ویقال علی هذا مسهل حقیقی وعلی الباقی مجاز بدانکه هرچه منضج ست معتدل خلط ومصلح آنست هرچه معدل
ست منضج خلط ست مثل گاوزبان وسپستان وعناب وتخم خطمی واصل السوس که در اکثر مزاج واکثر امراض
نضج مواد ازان حاصل میشود ودر مزاج حار اضافه بنفشه وبهدانه ونیلوفر ودر مزاج بارد اضافه بادیان

اوقات مسهل

دهویز دریا دشان و واسطه خود دس ضرورست و سبب حاجت دیگراد و دیه بارده یا حاره یی توان افزود و تا منضج آنست
که اعتدال قوام سازد و مستعد برای دفع و استفراغ کند پس چیزیکه غلیظ باشد آن را رقیق کند و چیزیکه رقیق باشد آنرا غلیظ کند
پس استوای قوام لفظ نضج لازم ست بسبب آنکه هر یک از رقت و غلظت مانع خروج مواد ست اما غلظت پس مانع بودن آن
برای خروج ظاهر ست و اما رقت پس بسبب آنکه مواد رقیق در جرم اعضا خلل آن نفوذ می کند و خارج نمیشود تا وقتی که جهد ال
قوام آنرا حاصل نشود و اگر چنین نباشد باید که در ذات الجنب در ابتدا اخراج ماده بنفث شود و در حمیات حاده بعرق و ادرار
بول در ابتدا حاصل شود بلکه بعرق در حمیات حاده بعد ابتدا حاصل میشود و باید دانست که هر که معتاد مسهل نبود دوای قوی باو ندهند
تا که احشاش نخست بدوای ضعیف نکنند و بهترین اوقات مسهل برای صحیح و مریض که از برای حفظ صحت و تقدم بالحفظ
مسهل گیرد موسم بهار و خریف است و هرگاه اندر تن مردم صحیح پیچیدن اعضا و درد شکم و مکر و در ذات... پدید آید و ثقل
اعضا و کسل از حرکات و ضعف شهوت طعام و رنگینی بول و غلظت آن و بودن نبض شدید الامتلاء و امتلاء عروق و سرخی
رنگ بهیان ظاهر شود باید دانست که او را بدوای مسهل حاجت است قال الشیخ والاسهال بغیر ما الضعف العروق الواسعة...
والنزع المسهل لنحو باتحاد لا کتاب البدن سوء المزاج منه و تا تجربی مجرب و باید که بکسی مسهل قوی نباید داد یکی مردم
خشک مزاج که ایشان ادویه نرم ولزج باید داد چون فلوس خیارشنبر و تمر هندی و خطمی و شیرخشت دوم مردمانیکه
در شهرهای گرم سکونت دارند بواسطه آنکه فضول ایشان بسبب گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که داروی مسهل بخوردن
عادت نباشد و سه فرقه اند که بایشان مسهل قوی باید داد یکی مردم ساکن شهرهای سرد دوم کسانیکه آب ایستاده مانند تالاب
وغیره تشرب می کنند بواسطه آنکه در ایشان اخلاط غلیظ بهم میرسند سوم خداوندان سبر ربا بر غلظ اخلاط ایشان و بدانکه در ترکیب
ادویه مسهله پنج چیز مرعی باید داشت یکی آنکه بدانند که ادویه مسهله کلها مضر فم معده اند پس لازم ست که ادویه خوشبو
مقویه قلب با وی آمیزند تا ضرر را از فم معده باز دارد دوم آنکه با داروی مسهل چیزهای مدر بسیار نباید آمیخت برای آنکه
داروی مدر قوت داروی مسهل را باز دارد و لان الادرار ینقص الاسهال سوم آنکه داروی مسهل سخت شیرین بسیار نمد(؟)
چه بسیار باشد که طبیعت بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف کند و از وی منفعل نشود چهارم آنکه دوای سریع العمل را
با بطی العمل مرکب نسازند چه ممکن ست که بطی العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطی العمل بعد از زوال
حرکت آید در تاثیر ضعیف افتد و اگر ترکیب چنین دوا اتفاق افتد باید که تقدیر وزن چنان سازند که از هر دو یک یک مزاج(؟)
یک قوت پدید آید یکی را قوی کنند و دیگری را ضعیف و مساوی نسازند تا تعارض نگردد پنجم آنکه داروی مسهل را
بدوائیکه قوت او زیاده کند مدد کنند چنانچه با ترید زنجبیل اضافه سازند تا که فعل ترید قوی شود بدانکه ترید اخراج مواد

رقیقه می کند هر گاه تجبیل ابا آن اخراج کند غلیظه و رقیقه هر دو را اخراج کند ششم دارو قابض چون هلیله که استفراغ
او چون بود با دوای لزج که عمل و لغزانیدن باشد چون خطمی ترکیب نکنند واگر حسب ضرورت کنند تنقیص مقدار قابضها
و تکثیر مقدار لزج سازند هفتم آنکه بوسیله اصلاح دارو با دوای دیگر بکار برند تا ضرر او باز دارد و تقدیر مقدار مصلح هند
عدم تیقن ضرر چهارم حسب و نزدیک تیقن وی ایجاد کنند مصلح را هشتم آنکه داروی که اندر مطبوخ یا نقوع
کرده شود و آنرا ثفل نامند چون نمک سنگ سنا و مانند آن و تنها مقدار شربت از وی کامل باید گرفت و آنچه ثفل او باقی ماند قوت
آن در مطبوخ آید وزن او مضاعف باید کرد تا در عوض ثفل قوت آن بمقدار شربت او برابر آید مثلا شخصی اگر جرم
هلیله دو درم دهند اندر مطبوخ چهار درم اندازند نهم آنکه چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن
خاصه او که تنها دهند کمتر باید کرد تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید مثلا آنجا که تربد دو درم تنها کفایت کند و هلیله
چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر دو درم چون ازین چهار مرکب سازند تربد چهار دانگ باید کرد و هلیله یک درم و غاریقون
نیم درم و صبر چهار دانگ و علی هذا القیاس غیرها در عرف الاطباء آنکه مواد را از معده و حوالی وی دفعا مستخرج
نماید و مسهل آنست که مواد را از عروق و اعضای بعیده اخراج کند و بدانکه مذهب محققین آنست که جذب مواد از
جاذبه دواست بخاصیتی که صانع حقیقی در آن ودیعت کرده بهمان قوت جذب مواد میکند بمثابه جذب مقناطیس
آهن را و در جذب دوا تقدم انجذاب رقیق تا آخر غلیظ شرط نیست چنانکه بعضی از متقدمین زعم کرده اند و بعضی
ادویه بجذب بعضی اخلاط مخصوص است چنانچه تربد و شحم حنظل و غاریقون بتنقیه بلغم مخصوص اند و سقمونیا مسهل
صفراست و هلیله زرد همچنین و حجر ارمنی و افتیمون مخرج سودا و صبر مسهل بلغم و سودا و اندک از صفرا و همچنین
شحم حنظل مخرج سودا و بلغم غلیظ و اندک از صفرا و غاریقون و برگ سنا و خیار شنبر مسهل هر سه خلط لیکن غاریقون
بلغم را بیشتر از سودا برارد و سودا را بیشتر از صفرا اخراج کند و ماذریون مسهل مائیه است و چنانکه بعضی دوا را
ببعضی اخلاط تخصیص کرده اند همچنان ببعضی اعضا نیز مخصوص کرده اند باعتبار کثرت استفراغ وی از آن عضو چون
شحم حنظل و صبر بدماغ و اعصاب و سورنجان بمفاصل و غاریقون باخراج بلغم از معده و شش و صبر از دماغ و معده
و مفاصل و سکبینج و جاوشیر برای اخراج مواد و تردد و خشاء و شحم حنظل نیز اخراج ماده از مفاصل و عصب کنند و از دماغ
و معده نیز خصوص اخراج بلغم غلیظ و سودا می کنند و بدانند که جرم دوا اندر تن نفوذ نمیکند و بموضع خلط نمیرسد بلکه
قوت وی میرسد و نفس دوا در معده یا در امعا ماند و این مقدمه ببرهان ثابت شده تو دریابند که چنانچه خروج
خلط را بمجاری حاجت است رسیدن قوت دوا را بموضع خلط بمجاری حاجت نیست بهر آنکه قوت از دو قسم

نیست آنچه است که بر گوشت و پوست و عصب استخوان مشتمل است نفوذ میکند و مسهل تعسر و دیر میرسد و حائل شدن این چیزها
مانع نفوذ آن شی است یا نچه را اعتماد که بظاهر تن نشسته محسوس است که چگونه اجزاء او بباطن سرایت میکند همین حکم در باطن است
اگر ناقد جرم دوا لطیف بود و بنا بر کثافت چسبان از استخوان دیگر اعضا نافذ میگشت غلظت نفوذ قوت دوا واجب است که طبیخ را
نیم گرم بنوشانند خاصه اندر زمستان و سرد در تابستان یعنی فصل گرما چهار گهری شب باقی مانده مسهل بنوشند و در
زمستان و خریف چهار گهری روز بر آمده بلکه یک پهر روز بر آمده مسهل بنوشند و در ایام بهار وقت صبح مسهل بنوشند
و قرشی نوشته چنین که از تربد و زنجبیل و نمک سازند خاصیت او آنست که آب سرد عطش قوی میشود و آب گرم منقطع
میگردد و همچنین چیزیکه اسهال آن بعسر بود یا مانند شیر خشت در دو کریه که مثل این مسهلات آب شدید البرد باید داد تا برودت
او معین عصر شود و آب بالای جلاب و منضج نخورند اقل مرتبه چهار ساعت و اگر دارو در حرکت نیاید ناچار آب گرم یا عرق گرم
نموده بنوشند و واجب است که معده و قدم شارب المسهل اگرم دارند و بفرمایند که بعد شرب مسهل نشینند تا که دوا از معده فرو شود
و تقلب نفس بایستد آنگاه اندک حرکت کند تا اعانت دهد بر نفوذ دوا لازم است که روز مسهل استنجا با آب گرم کند و باید که اهل مسهل
بر نهار خورند عند خلو معده و ما سار یقا و جگر از غذا اما اگر کسی گرم مزاج ضعیف المعده ضعیف الترکیب بود و بیرا نخست مقدار
غذای لطیف خفیف چون ماء الشعیر و آب انار یا لب نان خمیری در آب انار تر کرده باید داد و بعده دوا تا معده او از
انصباب صفرا محفوظ ماند کذا قال الشیخ و بدانکه هرگاه اسهال مواد کما حقه شود عطش پدید آید و دلیل کمال عمل باشد
و لیکن هرگاه مسهلی که مخصوص باخراج خلط واحد است بشروع در اخراج خلط دیگر نماید دلیل کمال عمل بود کذا قال الشیخ قال
القرشی العطش و النعاس عقیب الاسهال ... یدلان علی نقاء البدن من الخلط المؤذی تنقیة بالغة و وقت مختار
برای مسهل ربیع و خریف است و باید که در ربیع مسهل لطیف دهند نه قوی زیرا که صیف متصل او دیر میرسد و مسهل قوی مجفف
و مضعف بدن است دور دو صیف بر چنین بدن مضر او است اما در خریف هر چه دهند از مسهلات قویه حسب حاجت
رواست و اجتناب از مسهل در شدت صیف و شتا لازم است و هرگاه مسهل عمل تمام کند جهت تقویه اعضا و تعدیل مزاج
بزورد مناسب مع اشیای موافقه باید داد مثلا محرور را بزر قطونا بروغن بنفشه یا روغن گل چرب کرده با آب سرد گل شکر
در آن حل کرده باشند بنوشانند و مبرود را که در مزاجش بلغم غالب بود نخود مقشر مغسول با آب گرم و معتدل المزاج را تخم ریحان
بروغن گل چرب ساخته با شربت ... باید داد و این چیزها قبل از استعمال مسهل ... دهند که حبس اسهال میکند و بدانکه
تقدیم استعمال منضجات و مرطبات بر استعمال مسهل اختیاری ضروری است و نیکوترین مرطبات قبل از اسهال استعمال
حمام است و هرگاه ترک مجففات تا سه شبانه روز قبل از شرب مسهل ضرور آمده روز مسهل و بعد او تا که بدن بحال اصلی باز آید

بطریق اولی ضرور شمرده اند و ترک تعب جماع و احداث انفعالات نفسانیه قویه لازم داشته زیراکه همه اینها محیّت اند و در وقت
انضاج اجزا از حوامض و مالح و حریف و مقبض و از بقول و فواکه ضرور رسد دانسته و بدانکه قبل از شروع در عمل دوا خواب کردن
معین عمل مسهل بشرطیکه دوا قوی بود و الا باطل یا ضعیف است و بعد شروع در عمل ترک نوم اولی است مسهل قوی بود
یا ضعیف و هرگاه جهت اسهال حبوب بکار برند اگر مقصود تنقیه اش بود محتاج انضاج است نه فقط هان باید دانست و این
حبوب باید که کبار سازند و بعد ساختن ما نیکه استمساک عدد انها باید پاید خشک تمام هم نشود تناول کنند تا بنا بر کبر حجم و استمساک
اجزای او زود منحل نشود و در معده دیر بمانند و قوت او بسبیل تبخیر بسوی دماغ برسد و اگر مقصود تنقیه مفاصل بود دها
حبوب بمطبوخات لازم است تا قوت دوا بسرعت بمحل مطلوب رسد و باید که مطبوخ مجانس حبوب بود چنانچه حب مسهل صفرا
همراه طبیخ شاهتره دهند و حب مسهل سودا همراه طبیخ افتیمون و بسفایج و مانند آن و حب مخرج بلغم همراه طبیخ قنطوریون
و مانند آن دهند و حب ها که با مطبوخ دهند باید که خرد و قریب العهد به ساختن بود تا زود منحل شود و قوت او بسرعت
بمحل مقصود رسد و آنجا که تنقیه عضو خاص بعید از معده چون سر مطلوب بود بالضرور با طالت لبث دوا حاجت باشد تا به تبخیر
تبخیر قوت دوا به دماغ برسد و در این صورت شب بهتر است از این است که حبوب منقی دماغ را شب خوردن مقرر شده و دوا
کبار داده و بهمراه ادویه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محافظت کند و همچنین ادویه قلبیه نیز ممزوج سازند و کسیکه از بد الجهه
دوا تنفر کند بسهولت تخرین کافی است و آنرا که از طعم دوا تنفر بود بخوردن برگ عنا یا ترخون ذائقه را تخدیر کنند و اگر
کم نفعی برونش یخ و دهان را ادویه حریف مثل دارچینی یا نانخواه پیش از شرب جلاب خاییدن تخدیر حس کنند و دیگر حیله
در تبلیع حبوب آنکه بعسل آلاینده و بلع نمایند یا بقوام شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گیرند و فرو برند یا قیر وطی بر آن
بمالند و دیگر حیله آنکه دهن را بآب یا چیزی دیگر مملو کنند و بالای او حب انداخته بلع نمایند و جهت منع خوف قی بازوها
را ببندند و نشستن تا طبیعت بسبب مسهل متوجه اطراف شود و در روایح مانع غثیان چون رائحه نعناع و ریحان و دیگر دهند و طین
مرشوش لیسر کرده و از ورد بوییدن و فواکه قابضه چون سفرجل بسبیل استنشاق خوردن و هرگاه و بلعاب قفل لبن
تا کافر اخراج او بحقنه و شیاف ملینه و اراق بزلقه کنند بمسهل نمی‌دهند و کذلک هرگاه کسی را تخمه و بدهضمی بود یا دفلا او
لزج بود یا ثقل سرعت او محمد باشند یا در احشای وی التهاب و سده بود تا که با غذیه ملینه و حمام و استراحت و ترک
حرکات و ملینات اصلاح حالات مذکوره نشود مسهل نشاید داد و هرگاه در عمل تاخیر بسیار شود و دوا صنوبر در معده
بود ماء العسل گرم بآب گرم قدری نمک انداخته و شور کرده بدهند تا دوا را اخلاط رقیق ساخته بدو بر اجابت باشد
کم بطبوخات فواکه و ماء ها ملینه مدد کنند و ایضاً در نوقت مسهلی سوده از یک درم تا دو درم بآب گرم خوردن نفع است

ولکذا کثنا ول الاشیای قابضه جامده که عطره باشند مانند سفرجل و تفاح چه این چیزها بنابر قبض فم معده تحتیا دراکه قریب بآن
منحصر میسازند و غثیان رفع می‌نمایند و دوا و خلط را از فوق بأسفل میگردانند و بنابر عطریت طبیعت را قوت میدهند
و اشیای مذکوره لامحاله اعانت میدهند با جابت و اگر بدین تدابیر دوا اسفل نیاید زود قی کنند تا دوا که در معده محتبس است
مندفع شود و هرگاه دوا از معده بامعا رفته باشد و در انجا بند گشته ایضاً ماء العسل و آب شوربا دهند و در ینجا حقنه و شیاف ملینه
مدد باید کرد و هرگاه اسهال نیاید یا کمتر آید و اعراض منکره مثل دوار و غشی و صداع و مغص و گرمی در اعضا پیدا شود قی باید کرد
بپر مرغ در حلق انداخته یا آب گرم تنها یا با سکنجبین آمیخته یا ماء العسل گرم ساخته نوشید و یا دیگر مقیات نوشیده قی کنند و اگر قی
نیاید و عوارضات منکره لاحقه هنوز موجود باشند فصد باید کرد تا مواد متحرکه مستخرج شود و اعضای رئیسه از انصباب مواد محفوظ
مانند و احتیاطاً هرگاه مسهل دهند و عمل نکند اگر چه اعراض ردیه پدید نیاید فصد باید کرد اگر چه بعد دو روز باشد چه وزر بود دوا
ماده بعد چندی حرکت نماید و با عضای رئیسه میل نماید و تجریح کردن دو مسهل دیگر و خطر دارد و بسیار باشد که عقب اسهال
و فصد حبس در جگر پدید آید علاج این درد با آب گرم نوشیدن ست و هو القیء با الغسل و التحلیل و هرگاه دوا ر و مسهل را
افراط کند دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بپارچه بر بندند و چند لقمه نان اندر آب انار ترش تر کرده خورانند
و لیست چوبا اندکی تخم خشخاش سوده خورانیدن سخت نیک باشد و هرگاه مزاج گرم باشد اسپغول بریان و صمغ عربی
و گل ارمنی بریان بروغن گل چرب کرده خورانیدن همراه رب سیب بغایه مفید و اگر مزاج سرد باشد حب الرشاد و دم
بریان در دوغ گاو بجوشانند چون غلیظ شود بنوشانند بغایت سود مند ست بدانکه شناختن نضج از بول آن طریق
ست که بول در ماده صفراوی بعد نضج رنگ اترجی بهم میرساند و در بلغم بول رنگین میشود مائل بزردی و در سودا
سیاهی و کدورت بهم میرساند و از نبض نضج چنین توان یافت اگر اول نبض صلب باشد بعد نضج نرم شود معلوم شد
که نضج شد و همچنین بالعکس و اگر پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود و بدانکه صفرای خالص در سه روز
و خیر خالص بچهار روز نضج تمام پذیرد و بلغم غلیظ در نه روز و بلغم رقیق در چهار روز و سودای خالص در پانزده روز نضج یابد
نهایت در چهل روز و این قاعده کلیه نیست بلکه اکثری ست گاهی ازین اوقات تاخیر و تقدیم نیز میکنند باید دانست
مسهل که در فالج و لقوه و رعشه و مثل این دیگر امراض بلغمیه بارده دهند باید که باجزای ماء الاصول حار و ماء البزور حار
و مطبوخ قنطوریون و مطبوخ زوفا و مغلی حلو ملین و دیگر منضجات بلغم داده شود و همراه وی حب ایارج یا حب غاریقون
نیز باید و در حمیات حاره و امراض صفراوی باجزای نقوع فواکه و نقوع تمر هندی و مطبوخ فواکه و مطبوخ شاهتره و دیگر منضجات صفرا
داده شود و در امراض سوداوی و حمیات سوداوی باجزای مطبوخ افتیمون یا مطبوخ افتیمون نفسه یا دیگر منضجات سودا همراه حب افتیمون

یا حب تجار لیقون یا اجور و داده شود و هر خلط که سوخته شود یعنی اجزای لطیف وی تحلیل شده باقی کثیف و غلیظ بماند آنرا
سودای غیر طبیعی گویند پس امراض سوداوی سودا از هر خلط که حاصل شده رعایت آن مقدم دارند مثلا در سودای صفراوی
شاهتره و عناب و سرپوک و بسفایج وغیره ادویه منضجه خون در سودای صفراوی هلیله زرد و هلیله کابلی و تمرهندی و آلو را
تخم کاسنی و تخم خبازی و دیگر اجزای منضج صفرا آمیزند و در سودای طبیعی مثل تخم کشوث و بادرنجبویه و اسطوخودوس
و اصل السوس وغیره اجزای مخصوصه بلغم آمیزند و در سودای سودا مثل هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و بسفایج وغیر ذلک
داخل کنند و برای هر مرض که مسهل دهند ادویه مخصوصه آن مرض داخل سازند و هرگاه دو خلط یا سه خلط جمع شوند و حاجت
اخراج آن شود ادویه مخصوصه هر خلط را که برای هر یک مخصوص است حسب حاجت باهم آمیزند و برای امراض بارده
سر و چشم و گوش مثل فالج و لقوه وغیره و مثل صرع و نزول آب حقنه خاص است که بغیر آن حاصل نشود و آنچه بیشتر استعمال
می آید حب ایارج است و حب شبیار و حب قوقایا و حب غاریقون چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایارج را بخورند و بالای
آن وقت صباح مطبوخ از اجزای مسهله مذکوره بنوشند و در امراض سوداویه منضجات بیشتر روز دهند تا اینکه ظاهر شود آثار
نضج در قاروره و جاییکه غلیظ شود قاروره و متغیر شود از بیاض بطرف سیاهی و ظاهر شود لیکن در بعض اوقات استفراغ کنند
و باز منضج دهند و باز استفراغ کنند و قریب سوداست در نضج سوداوی بلغم غلیظ و هرگاه در امراض بلغمیه آثار نضج در قاروره
ظاهر شود و بول از رقت بطرف غلظت آید از بیاض بحمرت یا بصفرت میل کند آنگاه مسهل دهند و آنجا که ماده در اعصاب
یا در مفاصل متشرب بود مثل فالج و لقوه و وجع مفاصل و نقرس وغیره آنجا منضج کثیر دهند و بدفعات استفراغ کنند و در
امراض صفراوی حاجت بتکرار منضج نیست بلکه در بعض جا بسبب حدت مواد و عدم مهلت مرض بدون منضج مسهل داده
میشود و در امراض مزمنه و بلغمیه و سوداویه تقدیم نضج از واجبات است و در امراض صفراوی و دموی تقدیم نضج
از جمله مستحبات است و در وقت شب روز یا بروز باد مسهل نباید داد و در روز مسهل خود را گرم دارند و از هوای سرد و آب
سرد نوشیدن و خواب کردن بعد نوشیدن دوای مسهل و حرکت قوی پرهیز سازند و اگر بعد آمدن اسهال تاخیر واقع
شود باید که شکم را بگمیاند از پارچهای گرم و مصطکی و گلقند آمیخته خورانند یا گلقند را در عرق بادیان جوشانیده
مالیده صاف نموده قدری قدری بنوشند بعده تخم و آب یا آب مونگ وقت تشنگی عرق بادیان یا عرق گاو زبان
یا عرق عنب الثعلب حسب حاجت بنوشند و وقت شام کهچری شوله خورند و باید دانست که اطبای سابق جهت
اسبغول برای محرور و خوردن تخم ریحان برای معتدل و خوردن حرف و تخم تره تیزک برای مبرود در روز
آخر روز تجویز کرده اند لیکن معمول درین زمان چنانست که روز دوم برای مبرود و معتدل را تخم ریحان فقط یا همراه

عرق بادیان که گلقند بران حل کرده باشند یا الیا بر بسے همراه شیره بادیان و دیگر اجزای مناسبه مید بهند و برای محرور
مبتغول همراه لعاب بهدانه یا دیگر تبرید مناسبه مید بهند لیکن اگر وریدوم از سه ل سامر اخلاط بار د فقوت اجزای بارد و یعنی
منضج سابق همراه بزغول یا بدون آن تعمل آید نهایت بهترست آنچنین فرد دوم از سهل در امراض بارده مطبوخ
باجزای حار دیگر منضج سابق باضافه تخم ریحان یا بدون آن بعمل آرند نهایت بهترست و باید دانست که ذو
محتاج منضج نیست آما بر او فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر بوده باشد موافق غلبه خلط منضج داد و فصد کنند تا اخلاط
دیگر تحریک شده همراه خون در فصد برآیند و باید دانست که قدر شربت ادویه مفرده که در کتب قدیمه مرقوم ست یعنی
قیاس با مرتبه سابقه و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و قوی موافق قوی الامزاج
و بعضی قیاس معتدل المزاج فرموده و حکیم ولی بن حکیم علی گیلانی این دعوی را یعنی نسبت تعیین قدر شربت ادویه قیاس
بمعتدل المزاج بکمال متانت و مدلل بیرایه بیان فرموده چنانچه عبارت آن بجنسه نقل کرده میشود مخفی نماند که مدار حفظ
صحت و تقویت قوت بر رعایت قوانین اعتدال و رعایت آن در غایت اشکال ست بسبب اختلاف مزاج
افراد انسان و متفاوت احوال و مراتب آن زیرا که و تشخص از اشخاص انسان نمی توان یافت که مزاج ایشان
دیگر شبیه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از غایت کثرت در حیز ضبط نمی توان آورد و هر اینه از برای مزاج
هر فرد هر چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین توان نمود پس حکما را ضرورت شد که از مراتب اختلافات امزجه حد
وسطی و مرتبه اعتدالی منظور دارند و چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین فرمایند از اغذیه و اشربه و غیرها و باقی
احوال را بحدس طبیب باز گذارند و چون معلوم شد که مراتب امزجه در غایت اختلاف ست ظاهرست یعنی که
حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم حدس صائب و قیاس درست را میزان صواب و خطا باید
گردانید و بعد از آن برعایت قوانین حکما مشغول باشند تا صحت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که
دوائی را که حکما سرد گفته اند نسبت بعض مزاجها گرم باشد و دوائی را که گرم گفته اند نسبت بعضی مزاجها سرد باشد
بلکه دوائی که شربتی از وی دو مثقال تعیین نموده اند گاه باشد که در مزاجی یک مثقال از آن باید داد و در مزاج
دیگر یک مثقال بنا بر تفاوتی که میانه امزجه واقع ست و از این جهت ست که شیخ بوعلی سینا در طبعیات شفا و
قانون نیز در بحث مزاج تصریح نموده باین معنی که ما مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود ما آن نیست که اعتدال
حقیقی دارد زیرا که وجود اعتدال حقیقی از جمله محالات ست چنانچه در محل خود مبین شده و مقصود ما آن است
که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانی ست چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مراد ما آنست

که معتدل است یا یعنی که اگر بمزاج انسان معتدل المزاج وارد شود نه حرارت را زیاده سازد و نه برودت را بلکه همچنین
مزاج دوائی را که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما آن نیست که درجه آن دوا گرمی یا سردی است و مراد ما آنهم نیست که جوهر
آن گرم تر یا سردتر از مزاج انسانی است بلکه مراد ما آنست که اگر بر بدن انسان معتدل المزاج وارد شود مزاج او را
گرم یا سرد گرداند و بنا بر این ست که میتواند بود که دوا سرد باشد نسبت ببدن انسان و گرم باشد نسبت ببدن
عقرب یا دوائی گرم باشد نسبت ببدن انسان و سرد باشد نسبت ببدن مار بلکه می تواند بود که دوائی قیاس بمزاج
صنفی مثل هندی گرم و بمزاج صنفی مثل صقالیبی یا ترکی سرد بلکه می تواند بود که دوائی قیاس بشخصی مثل زید گرم باشد
و قیاس بشخص دیگر مثل خالد سرد با آنکه هر دو از یک صنف باشند بلکه قیاس بیک شخص در یک وقت گرم بود و در یک وقت
سرد بر این قیاس و بنا بر این ست که اطبا وصیت فرموده اند که اگر خواهند که تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا
اقتصار نفرمایند زیرا که تواند بود دوا آن دوا موافق آن مزاج نباشد این ست آنچه مضمون کلام شیخ بود و از آنجا معلوم شد
که حکمای نموده اند و قطع را در او موقوف بر حس و حرکت و حدس امر و باز گذاشته اند و مدار بر تعینات حکما موقوف
نیست و الله اعلم بالصواب **باید دانست** که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و ہوشیاری است امراض حاده
خصوص تپهای حارهٔ و امراضی که با تپ می باشد مثل سرسام و ذات الجنب و خناق و ورم رحم و خصیه و گرده و ورم
معده و جگر و غیر آن و اقسام اسهال که در معالجهٔ آن ہوشیاری طبیب باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند و نیز اگر یکبارگی
حبس کنند نفخ شکم پیدا گردد و دیگر فساد لاحق شود و امراضی که کثیر الوقوع اند و مطلب برای معالجهٔ آن احتیاج اکثری افتد
از انجمله حمیات اند با قسامه از حمی یومی و صفراوی و بلغمی و شطر الغب و اورام و بثور و اسهال معده و معوی
و کبدی و زحیر و درد گرده و زکام و نزله و سرفه و ضیق النفس و ذات الجنب و صداع و شقیقه و سرسام و درد دو گوش
و درد دندان و درد گلو و خناق و قلاع و خفقان و قی و غثیان و وجع مفاصل و نقرس و حرق النسا و فالج و لقوه
و حکه و جرب و تری و لغت الدم و بواسیر و ورم معده و تخمه و ہیضه و ضعف معده و ضعف جگر و ورم معده و جگر
و تشنج و کزاز و قولنج و استسقا و دیدان شکم و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول و فتق و رعاف و ورم خصیه و ورم رحم و اسقاط
و سیلان طمث و احتباس طمث و ورم پستان +

بیان اسباب مولده و علامات سوء مزاج ساذج از کیفیات اربعه

اسباب مسخنات حرکت معتدل و غذای معتدل و ملاقات مسخن از اخلاط یا خارجا و دوا و یا غذا و بغیر افراط و تکاثف
ظاهر بدن و تخلخل باطن بدن و عفونت اخلاط و غضب و سہر معتدل و ریاضت معتدل و دلک معتدل و نوم

بغیر شرط و غذای حاره و دوای حار و حمام معتدل الصناعت سخته و فرح معتدل و هوای حار و ضمادات حاره و دهن میشود
و اشیای مذکوره از مسخنات کثیره و بیداری و استعمال حمام و محاجم با نار و دوای گرم گیا و باشیای گرم و ضماد و طلا و مالش
باشیای گرم و خوردن چیزهای گرم علامت حدوث سخونت بسبب آن در صورت عدم غلط یعنی علامات سوء مزاج
حار ساذج حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر آنها و سوزش چشمها و انتفاع از چیزهای سرد و ضرر یافتن از چیزهای
گرم در وارث حال و سیف و تلخی دهن و فتور اشتها و سهر و خشکی دهن و لبی و تشنگی مفرط و تقدم حدوث این عوارض از
امورات خارجی مثل آنکه در گرما رفتن یا در آفتاب یا پیش آتش نشستن و پیش از این اشیای گرم خوردن و فصل حار
و سن شباب و تدبیر مقدم گواهی دهد اسباب مبردات حرکت مفرط است یا سکون مفرط و ملاقات مبردات بالفعل یا بالقوه
داخلا یا خارجا و ملاقات سخونت بالفعل یا بالقوه با فراط و محاجمت غذا و غذای بارد و دوای بارد و شدت تکاثف
و ملاقات مبردات و کثرت مادۀ مبرده مثل سودا و بلغم و قلت غذا با فراط و کثرت غذا با فراط و بسیاری تحلل بدن با فراط
و استفراغ و افراط احتباس و سدها و سخت بستن عضو به و غم و خوف و حزن و غم علامات غلبه برودت ساده یعنی علامات
سوء مزاج بارد ساذج برودت ملمس ست و لوم مفرط و کسل در حرکات و تقدم اسباب مبرده و سفیدی قاروره و برا
و مدمن نبض و بطوء نبض و تنفس و تفاوت آنها و ضرر یافتن از چیزهای سرد و انتفاع یافتن از چیزهای گرم و اشتهای کاذب
و نفخ شکم و قلت عطش و قلت هضم و در وارث حال در شتا و اذیت یافتن از نزلات و کثرت خواب و تری دهان
و لبی شرط رطوبت اسباب مرطبات سکون و نوم و اجتناب محللات و کثرت غذا و دوای مرطب و غذای مرطب
و استفراغ خلط مجفف مثل سودا و صفرا و ملاقات مرطبات داخلا و خارجا خصوصا حمام معتدل بر طعام و ملاقات
مبردات داخلا و خارجا و ملاقات مسخنات قلیل و فرح معتدل و کثرت اکل علامات سوء مزاج رطب ساذج کسل
در حرکات و لین نبض و کثرت بول و براز و لین ملمس و نسیان و کثرت نوم و سستی اعضا و تقدم اسباب مرطبه
و رسیدن هوای جنوب و ضرر یافتن از مرطبات و انتفاع از مجففات و سیلان لعاب دهن و مخاط و انطلاق
طبیعت و سوء هضم و تهیج اجفان اسباب مجففات مثل حرکات کثیره و کثرت استفراغ و آنچه تحلیل با فراط
کند و غذای یابس و دوای یابس و برد شدید که حبس کند عضو را از جذب غذا بطرف خود و آنچه قبض کند پس سده
پیدا کند که مانع نفوذ غذا شود و کثرت جماع و قلت غذا و ملاقات مجففات داخلا و خارجا و کثرت غم و سهر و غضب
و ذکر علامات سوء مزاج یابس ساذج جفاف و خشکی و درشتی بدن ست و لاغری و سهر و صفای حواس و خشکی
دهن و لبی و صلابت نبض و قلت بول و خشکی براز و ضرر یافتن از چیزهای خشک و تقدم اسباب مجففه و اشتیاق

بچیزهای مرطبه و نفع یافتن از ریختن آب گرم و جذب شدن روغن فی الحال در عضو اگر استعمال کنند و ضرر یافتن از آن و تنفر از چیزهای خشک کننده و در حرارت حال در خریف

بیان علامات سوء مزاج مادی و اسباب مولدهٔ آن

بدانکه خون گرم و تر ست در مزاج و اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه و مرطبه با اعتدال ست علامات غلبه خون سرخی رنگ بدن و شیر سینه و دهن و امتلای رگها و تمدد آن و دیدن خوابهای سرخ و فرح و ضحک بغیر سبب و فصل بهار و کثرت شهوت با کثرت منی و غلظ بول و سرخی آن و حدوث رعاف از ادنی سبب و سیلان خون از لثه و کثرت نعاس و تثاوب و تمطی و کسل و کاهلی و گرانی چشم و سر و درد اعضا و برآمدن دملها و بثرها و سرخی زبان و شوریدهان و کدورت حواس و کلال ذهن و ماندگی بغیر سبب دیگر و تدابیر مقدم مولدهٔ آن و بلاد معتدل بر این قرینه و سن شباب و وجه جمیل و شعر اسود و لهو و محبت لباسها خوب بلغم سرد و تر ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مبرده و مرطبه و ناگواریدن طعام علامات غلبهٔ بلغم برودت ملمس ست و بیاض لون و نرمی و سستی بدن و بسیاری خواب و کندی حواس و ضعف هضم و سیلان لعاب از دهن و بینی و دیدن خواب انهار و برف و برد و رعد و کثرت ریق و لزوجت آن و بطوء نبض و لین آن و قلت انتشار قضیب و کثرت رقت یا غلظ بول و سفیدی آن و کمی اشتها و سستی اعضا و عدم تشنگی مگر در بلغم شور و غلیظ و ناگواریدن طعام و آروغ ترش و کثرت جشا و تقدیم اسباب مولدهٔ آن گواهی دهد صفرا گرم و خشک ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه و مجففه اند و اغلاط و خارجا علامات غلبهٔ صفرا صفرت لون ست و تلخی دهن و حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر اینها و سوزش چشمها و عدم اشتها یا ضعف آن و خشکی دهن و بینی و زردی چشم و زبان و صفرت یا حمرت بول و براز یافتن و تشنگی مفرط و قلت بول و راحت یافتن از هوای سرد و خشکی براز و لذع آن در مقعد و خشکی بدن و لاغری و صلابت نبض و سهر و قی و غثیان و قشعریره و تقدم اسباب مسخنه و مجففه و بودن موسم صیف و گرما و مزاج حار و سن شباب گواهی دهد سودا سرد و خشک ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه با فراط و اسباب مجففه اند و اغذیه غلیظه مثل گوشت گاو و دال عدس و باذنجان و گاهی سبب آن جمود و برد و تجفف می باشد علامات غلبهٔ سودا تقدم اسباب مولده آن و کمودت لون و سواد شعر و لاغری و سیاهی بدن و دیدن چیزهای سیاه در خواب و دیدن خوابهای هائل و کثرت فکر و سهر و خوف از چیزهایی که در عادت از آن خوف نکنند و تحقیق و یبوست چشمها و منخرین و ترشی دهن

وکثرت فکر وحزن بغیر سبب وحب خلوت وتوحش فہم وبس آن وفتور شہوت جماع مگر در مراقی وقلت دم وسیاہی خون وغلظ آن وکثافت ظاہر بدن وحرقت فم معدہ وسرخی بول یا سیاہی آن وغلظ بول وجع کاذب ونفخ در شکم وصلابت نبض در وقت ونبطور آن ترجیح اسباب مولدۂ آن جمیع اغذیہ نافخہ اند مثل دال ماش ونخود وساگ کرم ودیگر بقولات ومثل خواکہ خام ونافخہ غلہ‌جات غلبۂ آن نفخ ست در شکم وسدہ ثقل واتقال در کثرت منبع الطبعی برآمدن ریح با آواز از مقعد واتقاع یافتن از آن وکثرت آروغ ونفع یافتن از آن واز تکمید کردن باشیای حارہ واز استعمال دوای کاسر ریاح مثل بادیان وزیرۂ سیاہ ونانخواہ وانیسون وغیرہ

بیان منضجات ومسہلات اخلاط

منضج بلغم منفعت منضج آن ہا رکہ نضج بلغم کند ودر جمیع امراض بلغمی بکار آید اسطوخودوس بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر ہر یک ہفت ماشہ بادیان نیکوفتہ اصل السوس مقشر نیکوفتہ پرسیاوشان تخم خطمی ہر یک شش ماشہ مویز منقی یکتولہ انجیر زرد چہار دانہ انیسون تخم کشوث ہر یک چہار ماشہ شب در آب تر کنند صباح جوشانیدہ مالیدہ صاف نمودہ گلقند سہ تولہ اضافہ نمودہ بنوشند بخور ز تا ہفت روز ودرین اثنا حسب حاجت سپستان وتخم کرفس ومغز تخم قرطم کہ آنرا تخم معصفر گویند وبادرنجبویہ وزوفای خشک وبیخ کبر وبیخ کرفس ہر چہ مناسب اند اضافہ سازند روز مسہل برگ سنا یکتولہ ومغز فلوس پنج تولہ تا شش تولہ تربد سفید مجوف خراشیدہ تا شش ماشہ شکر سرخ وگلقند ہر یک چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ اضافہ نمودہ بنوشند واگر دو ماشہ غاریقون سر دارد کنند مسہل قوی میشود وازین اجزا اوزان درکمی وبیشی مختار اند تبرید بعد جلاب تخم ریحان چہار ماشہ گلقند دو تولہ در عرق بادیان حل نمودہ بنوشند ویا ہلیلۂ مربی یک عدد یا دو عدد در ورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بالای آن گلقند در عرق بادیان حل نمودہ گرم نمودہ بنوشند روز مسہل بعد دو پہر نخود آب وقت تشنگی عرق بادیان وقت شام کھچڑی شولہ خورند منضج بلغم نسخہ کوسفی بادیان انیسون پرسیاوشان بادرنجبویہ ہر یک دو مثقال انجیر پنج عدد در یک پیالہ آب بجوشانند تا نیمہ باند مالیدہ صاف ساختہ دو مثقال گلقند حل کردہ بنوشند غذا نخود آب منضج بلغم نسخۂ دیگر انجیر زرد پنج دانہ عناب ہفت دانہ تربد سفید نیکوفتہ تخم خطمی اسطوخودوس بسفایج انیسون بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر تخم کرفس مویز منقی تخم کشوث ہر یک یک مثقال گلقند دو تولہ مطبوخ کہ اخراج بلغم وسودا کند از حکیم صفی الدین پدر حکیم سعد اللہ گیلانی تخم رازیانہ اصل السوس مقشر گاوزبان بادرنجبویہ تخم کشوث پوست بیخ کبر ہر یک دو مثقال اسطوخودوس مویز منقی بسفایج فستقی ہر یک

اصل السوس شش ماشہ جوشانیدہ مالیدہ صاف نمودہ خیار شنبر ترنجبین وگلقند اضافہ نمودہ روغن بادام انداختہ بنوشند

ششش مثقال گلنگبین بست و پنج مثقال بنفشه یک کف انجیر زرد پانزده عدد سپستان بست و پنج عدد عناب
سی عدد و جمله یک شربت بود و سه صباح بنوشند در چهارم بر دوای مذکور سنای مکی تمر هندی هر یک
شش مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ منضج و مسهل بلغم انجیر نه دانه سپستان بست دانه عناب هفت دانه
تخم کرفس بیدسم بادیان افسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر بسفایج اصل السوس هر یک یک مثقال
تخم خطمی دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک دو توله روز سوم یا چهارم اگر تلیین خواهند تربد یکتوله سنای مکی
پنج مثقال اضافه کنند روز مسهل غاریقون نیم مثقال افتیمون دو مثقال سنای مکی نیم توله تربد سفید یکتوله خیار شنبر
پنج توله کنند منضج صفرا که در امراض صفراوی بکار آید گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه تخم کاسنی نیمکوفته تخم خیارین
نیمکوفته تخم خبازی گل سرخ عنب الثعلب خشک شاهتره هر یک هفت ماشه سپستان پانزده دانه آلو بخارا
هفت دانه عناب پنج دانه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده گلقند دو توله در آن مالیده بنوشند
تا سه روز و حسب حاجت تمر هندی و گاوزبان و تخم خطمی و بیخ کاسنی و بهدانه بیفزایند روز مسهل مغز فلوس
پنج توله تا هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار توله شیرخشت دو توله روغن بادام شش ماشه اضافه
نموده بنوشند حسب حاجت در آن افزودن هلیله زرد و برگ سنا و گل سرخ و کمی دوا افزولی و را و زان مختار است
تبرید بعد مسهل و در دوم لعاب بهدانه سه ماشه همراه شربت بنفشه یا نبات و اسپغول اضافه نموده بنوشند
یا هلیله مربی بورق نقره پیچیده یا آمله مربی همراه لعاب بهدانه و شربت نیلوفر یا همراه عرق گاوزبان
و کاسنی خورند غذا نخود آب گوشت یا مونگ یا آش جو وقت تشنگی عرق گاوزبان و عرق کاسنی و عنب الثعلب
مطبوخی که انضاج صفرا کند از یوسفی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته هر یک دو مثقال آلو بخارا پنج عدد سپستان
بست دانه همه در یک پیاله آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نموده بقند شیرین کرده نیمگرم بیاشامند نخود
دیگر که انضاج صفرا کند تخم کاسنی بیخ کاسنی گل نیلوفر بنفشه آلوی بخارا لعاب تخم خطمی گل سرخ عنب الثعلب
لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه شربت نیلوفر حسب حاجت بالبعض اشربه و لعابها مطبوخ طیار
سازند منضج سودا با درنجبویه گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس بیخ بادیان
هر یک هفت ماشه بسفایج فستقی بادیان هر یک چهار ماشه شاهتره شش ماشه مویز منقی یکتوله در بیخ عقرقرحا چهار ماشه
سپستان بست دانه انجیر زرد چهار دانه بیخ کاسنی هفت ماشه عناب هفت دانه شب در آب تر کرده صباح
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند دو توله تا سه توله داخل کرده بنوشند هفت و نه تا نه روز روز مسهل

برگ سنا یکتوله گل سرخ شش ماشه هلیله سیاه پنج ماشه ترید سفید مجوف بست ماشه گل قند چهار توله مغز فلوس شش توله افتیمون در پارچه بسته هفت ماشه تا نه ماشه مالیده صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه کرده بنوشند و زر تبرید هلیله مربی یا آمله مربی بورق نقره یا طلا پیچیده بخورند بالای آن شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس بخورند و دیگر ادویه از آن مختار نند و اگر مرضی مرکب از صفرا و بلغم و غیر آن با شد ادویه مخصوص هر یک گرفته با هم آمیز نموده بدهند مطبوخ منضج سودا از یوسفی اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان بر سیاوشان بادیان بیخ مهک مقشر نیکوفته هر یک دو مثقال در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بقند سفید شیرین ساخته نیم گرم بنوشند و غذا اسفاناخ نخود نیکوفته دیگر منضج سودا بادرنجبویه گاوزبان بسفایج فستقی اسطوخودوس شاهتره سپستان بیخ کاسنی بیخ رازیانه اصل السوس انجیر زرد و تخم خطمی افتیمون بدستور مرتب سازند مطبوخ منضج و مسهل سودا عناب ده دانه سپستان بست دانه گل بنفشه تخم خطمی بادیان اصل السوس هر یک یک مثقال بادرنجبویه بسفایج هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی پرسیاوشان هر یک دو مثقال گاوزبان اسطوخودوس هر یک سه درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یکتوله افتیمون چهار درم مویز منقی دو توله گلقند چهار توله روغن تمر هندی اصل غاریقون نیم مثقال برگ سنای مکی افتیمون هر یک هفت مثقال مغز فلوس چهار توله کنند مطبوخی که انضاج خون غلیظ و محترق کند بنفشه تخم کاسنی تخم خیارین هر یک دو مثقال تمر هندی بجکم آلوی بخارا ده دانه عناب بست دانه جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند مطبوخ افتیمون مسهل سودا و بلغم و صفرای سوخته و جذام و جنون و وسواس و مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی را نافع بود ترید سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده دو درم بادرنجبویه گاوزبان آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک خراشیده نیکوفته تخم کشوث تخم شاهتره هر یک سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم سنای مکی پوست هلیله زرد هلیله سیاه ورق گل سرخ افتیمون در پارچه بسته هر یک هفت درم مویز منقی ده درم مجموع را بجوشانند در شش رطل آب تا دو رطل بماند کیسه افتیمون بدست بمالند و بیفشارند و صاف کنند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر یک بست درم در آن حل کنند و بنوشند مطبوخ افتیمون از محمد زکریای رازی برای اکثر امراض سوداوی مثل مالیخولیا و غیره هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی نیکوفته بجد ربع سنای مکی هفت درم ترید سفید خراشیده چهار درم اسطوخودوس مویز منقی افتیمون هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را در کیسه کرده آن را بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آرند و مالیده صاف کرده ساعتی قبل از مطبوخ این حب را فرو برند غاریقون نرم سفید دو ثلث درم صبر سقوطری یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه

۵۵ سنگه افتیمون را در صره بسته که خیسانیده باشند آنرا رقت ساختن مالیده باید ۱۲

ربع درم کوفته بیخته حب بسته فرو برند و بالای آن مطبوخ را بنوشند و اوزان ادویه مطبوخ اگر تصرف کنند
مختار اند مطبوخ فواکه جهت اخراج مادهٔ صفراوی از دماغ و جمیع بدن و برای تسکین مادهٔ صداع و سعوی مجرب و معمول
و جهت اخراج مواد حاره و حمیات نیز مستعمل است عناب ده دانه سپستان آلوی بخارا هر یک بست دانه نیلوفر
تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک شش درم ورق گل سرخ چهار درم بنفشه پنج درم سنای مکی هفت درم تمر هندی ده درم
ترنجبین خیارشنبر شیرخشت هر یک یازده درم و در نسخهٔ دیگر عوض خیارشنبر شیرخشت ده درم مرقوم است مطبوخ فواکه
نسخهٔ دیگر از قرابادین نجیبی صداع را نفع بخشد و تشنگی را دفع دهاد و امراض حاره را قاطع است سپستان بست دانه
و جامن عناب هر یک ده دانه بنفشه خشک شش درم تخم کاسنی یکتوله تمر هندی ترنجبین هر یک چهار توله در دو آثار آب
بجوشانند هرگاه یک رطل بماند صاف نموده بنوشند منقوع فواکه صداع صفراوی و امراض حاره را دافع آلوی بخارا
زرد آلو عناب هر یک ده عدد سپستان بست دانه تمر هندی سه توله گل نیلوفر تخم کاسنی هر یک هشت ماشه
ترنجبین چهار توله شب بخیسانند و صباح بنوشند منقوع حامض جهت صداع حار و تسکین بخار و تلطیف التهاب
دل و معده و جگر نفع تمام دارد و حمیات صفراوی و دموی را سود مند گل بنفشه پنج درم تمر هندی ده درم گل نیلوفر
دو درم آلوی کلان هفت عدد عناب سرخ زرد آلو هر یک یازده عدد و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمر هندی
انار دانه کنند منقوع مسهل است از صفرا و مواد محترقه پاک کند و صداع و دیگر امراض دماغی را نفع کند
و معده و جگر را سود و هد با منقوع حامض این اجزا اضافه سازند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم تخم کاسنی
یک مثقال خیارشنبر بست درم و اگر عوض خیارشنبر ترنجبین مع شیرخشت بست درم کنند جایز است
ماء الاصول که جمیع امراض بلغمی و سوداوی را سود دهد مثل فالج و لقوه و غیره و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و سده جگر بکشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع بود پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک
ده درم پوست بیخ کبر پنج درم تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان تخم کشوث بیخ اذخر هر یک چهار درم سا ...
عود بلسان سلیخه بوزیدان هر یک دو درم مویز منقی انجیر زرد هر یک بست درم جمله را در دو آثار آب بجوشانند
هرگاه یک آثار آب بماند مالیده صاف ساخته بردارند شربتی شش مثقال حب ایارج که درین زمان از
ایارجات کبار اختصار و معمول برین شده تنقیه سر میکند و امراض عین را نفع کلی می بخشد و صداع مزمن را
و سکته و فالج و لقوه و دیگر امراض بارده و دماغی را نفع بلیغ می بخشد نسخهٔ ایارج فیقرا این است سنبل
و اسپغول ... اسارون زعفران سلیخه عود بلسان حب بلسان از هر یک یک جزو نیم ماشه صبر سقوطری

دو چند همه هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و هر قدر که در نسخه نوشته و حل آن کنند ایارج فیقرا ابرید سفید
مجون خراشیده از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون سفید انیسون از هر یک نصف درم تخم حنظل ملح هندی
از هر یک نیم دانق کوفته و بیخته بآب بادیان گولیها سازند بقدر نخود و بورق نقره یا طلا چسپانیده چهار گهڑی
شب باقیمانده و یکتوله حب را کور بخورند و خواب کنند وقت صباح این مطبوخ بنوشانند پوست بیخ بادیان پوست
بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب بنفشه گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس موبز منقی گاوزبان تخم خطمی شاهتره هلیله
کابلی هلیله زرد برگ سنا افتیمون از هر یک دو درم سپستان بست دانه در یک آثار آب بجوشانند هرگاه یکنیم
پاو از آب بماند گلقند و شیرخشت و ترنجبین از هر یک سه توله افزوده بنوشند و باید که پیش از دادن حب ایارج
منضج شده باشد بلکه یک مسهل یا دو مسهل شده باشند که حب ایارج پس آن دهند تا که تنقیه تام شده تنقیه پس
بعد آن شود و بعده بار دگر تنقیه تام کنند و بار دگر حب ایارج دهند نسخه لحب ایارج دیگر که نیز معمول و مجرب است
اکثر اقسام صداع را نفع بخشد و تنقیه سر و دماغ کند مقل ازرق کتیرا از هر یک چهار سرخ تخم حنظل نمک هندی
از هر یک یکدانگ و نیم غاریقون سفید نخود درم ایارج فیقرا ابرید سفید موصوف حب النیل از هر یک درمی کوفته بیخته
بعرق بادیان حبها سازند جمله یک شربت است مرد کلان را لکن نه ماشه بعمل می آید و برای اکثر امراض باه و
معده وغیره این نسخه فائده می کند شیره بادیان هفت ماشه شیره انیسون شیره تخم کشوث هر یک ماشه شیره
زیره سیاه دو ماشه شیره دانه هیل دو ماشه گلقند سه توله در آب برآورده نیم گرم بنوشند و اگر قبض بسیار بود
قدری برگ سنای مکی بیفزایند و گلقند و سکنجبین ساده در عرق بادیان حل کرده نوشیدن برای اکثر امراض
بارده معده وغیره مجرب است و ترنجبین شیره بادیان و گلقند برای اکثر امراض حاره این تبرید فائده می کند
لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم تربز یا عوض آن شیره تخم خیارین هر یک
چار ماشه آب آلو بخارا هفت دانه شربت نیلوفر دو توله یا ترنجبین دو توله اسبغول چار ماشه اضافه نموده بنوشند
و حسب حاجت شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین بیفزایند یا بدل از اجزای سابقه کنند و این ضماد برای
اکثر اوجاع مثل درد گلو و ورم پس گوش و ثخره و برای جمیع اورام ظاهری و باطنی حار و بارد مجرب است
مغز خیارشنبر چار توله گل بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب سنبل الطیب هر یک شش ماشه چند وار سه ماشه
با آب عنب الثعلب سبز ضماد سازند و اگر بدون مغز فلوس بعمل آرند نیز کثیر فائده می بخشد و گاهی در اورام
ارد و صبر زرد افزوده می شود و گاهی بجهت غایت حرارت رسوت افزوده می شود و دیگر برای اورام حاره

رسوت وجدوار مجرب و استعمال تزوی خطائی و نیز جدوار تنها برای اقسام اورام حاره و بارده مجرب ست دیگر برای
اورام حاره و بثور گرم رسوت و صندل سرخ و سفید و پوست درخت نیم هر یک یک جزو گیرو و مردار سنگ هر یک
نیم جزو بآب سرشته طلا سازند و اگر آب عنب الثعلب بشرط الا کنند نفع بلیغ بخشد و گاهی عنب الثعلب نیز افزوده میشود و گاهی
آرد جو افزوده میشود و مردار سنگ موقوف کرده میشود برای اورام بارده گیرو و سوخته بآب سائیده گرم ساخته
طلا سازند دیگر برای اورام بارده ایلوا و بول و کالی زیره و مصطگی و کیور کچری و سوخته و زیره سیاه با آب
سائیده گرم کرده طلا سازند دیگر زرنباد و جدوار طلا سازند و دیگر زرنباد و زنجبیل طلا سازند برای اکثر امراض حاره
سکنجبین نافع ست و آب منقوع تمر هندیه دافع الحرارة و تشنگی ست و آب منقوع آمله و کشنیز خشک همچنین و همچنان
دوغ نیز دافع حرارت بدن و معده و قلب و تشنگی و این منقوع دافع سوزش گرم دل و معده است و برای
جمیع امراض حاره از حمی و خفقان و غیره مفید گل سرخ گل نیلوفر کشنیز خشک هر یک یک مثقال آمله نیم درم در
گلاب و عرق گاوزبان و کاسنی هر یک یک قیاد و پیه را در عرق ها بخیسانند و قدری آب افزوده صباح
صاف نموده سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا قند اضافه نموده بنوشند و این منقوع نیز دافع حرارت قلب و معده
و جمیع بدن و دافع خفقان ست کشنیز خشک گاوزبان هر یک شش ماشه گل نیلوفر صندل سفید هر یک چهار ماشه
شب در آب تر کرده صباح بالنگو پاشیده نبات داخل کرده بنوشند و این سفوف نیز همچنین ست
آمله خشک کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو توله صندل سفید گل سرخ هر یک یکتوله نبات بجندیمه کوفته بیخته
یکتوله همراه آب خورند و سفوف مروارید که از اختراع جالینوس ست در دفع امراض حاره دماغی و قلبی
و وسواس و خفقان نفع عجیب دارد و مفرح غریب و در استعمال او برای حوائل جهت حفظ جنین بغایت سودمند
بود مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ ورق طلا ورق نقره هر یک یک مثقال گل ارمنی ابریشم مقرض
حجر ارمنی بالاجور هر یک ده درم بهمن سفید و سرخ درونج عقربی تخم ریحان تخم بالنگو بادرنجبویه زرد و رد مصطگی
هر یک پنج درم هلیله کابلی گاوزبان هر یک ده درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بعرق گاوزبان و شربت
ابریشم خورند و این سفوف نیز تالیف جالینوس ست برای دفع امراض بارده دماغی و معده
و قلبی بغایت سودمند ست زنجبیل دار چینی مصطگی زرنباد از هر یک پنج درم خولنجان قشر اترج عتیق از
هر یک درم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قرنفل قاقله عود از هر یک دو درم کوفته بیخته دو درم بخورند
تنها یا در سکنجبین یا در نبات قدری آمیخته یا در گلقند آمیز نموده بخورند و خوردن نانخواه و زنجبیل بریان هم

مالون وخوردن جوز بوا و دارچینی و ادرک و برگ پان و قل ولوبان تنها تنها برای دفع امراض بارده
مفید و مطبوخ بادیان شش ماشه و انیسون یکدرم گلقند دو توله در آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای
بسیاری امراض بارده معده و دماغی و صدر مفید و همچنین این مطبوخ انجیر زرد مویز منقی هر یک یک جزو
بادیان انیسون هر یک ربع جزو مصری در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و این عرق نیز برای اکثر
امراض بارده مجربست اجوائن اجمود سولف انیسون پودینه خشک الایچی کلان هر یک یاو بقدر
شش آثار تا ده آثار عرق کشیده نگاه دارند و بقدر دو سه توله بنوشند و این دوا نیز برای بسیاری
امراض بارده معده وغیره سودمندست که با درک چار توله آب برگ پان دو توله شهد شش توله همه را باهم
نموده دو روز در آفتاب نگاه دارند و در روزی چند مرتبه آن را جنبانیده باشند و بقدر یکتوله یا زیاده
بنوشند و این نسخه دوا المسک حلو حار برای امراض بارده بسیار سودمندست و مقوی دل و دماغ
و معده خفقان بارد و سوء مزاج بارد و قلب را دافع ست اسطوخودوس مروارید کهربا درونج عقربی زرنباد هر یک
ده درم ابریشم خام بهمنین سنبل الطیب سادج هندی قاقله قرنفل هر یک پنجدرم اشنه دار فلفل دارچینی زنجبیل
هر یک چار درم مشک دو درم شهد سه چند بدستور معجون سازند شربتی دو مثقال و چون قرنفل و جوز بوا و دار چینی
و دار فلفل و عاقرقرحا همه یا یکی ازان گرفته در شهد آمیخته بخورند برای دفع سردی مزاج بسیار سودمند معجون
که مسمی معجون هدیة الرسول ست گویند که جبریل علیه السلام پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده بود
غیر مرکب جمیع امراض اشاید فی الحقیقة معجون مذکور برای امراض بارده بسیار سودمند و حافظ صحت
و مقوی قلب و حرارت غریزی و مزیل خفقان بارد و مقوی معده و قوت باه میدیهد و دافع سردی مزاج
زنان ست صفته خولنجان زنجبیل دارچینی کباب چینی هر یک دو درم جوز بوا مصطگی قرنفل عاقرقرحا عود
هر یک یکدرم با یک وزن شهد و سه چند نبات معجون سازند شربتی سه درم و این روغن که از
اختراع و جمله مجربات قبله گاهست و بنده کمترین نیز بارها تجربه آورده و برای جمیع امراض بارده مثل
وجع مفاصل و درد پشت وغیره و برای فالج و لقوه و دیگر دردهای بارده مفید و معمول صفت آن تخم شبت
چار توله شونیز تخم حلبه تخم السی تخم مالکنگنی اسپند بالون سورنجان تلخ هر یک یکتوله همه را در ده آثار
آب وقت شب تر سازند صباح بجوشانند هرگاه نیم آثار آب بماند مالیده صاف نموده نیم آثار روغن
کنجد اضافه نموده بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند بر داشته نگاه دارند و گرم ساخته بر جای درد مالش

سازند و بالای آن برگ ارند گرم نموده ببندند و این سفوف دافع جمیع امراض بارده است و مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت است دارچینی مصطکی زرنباد انیسون بادیان همه مساوی الوزن کوفته بیخته نبات سفید برابر همه اجزا آمیخته سفوف سازند خوراک از دو ماشه تا پنج ماشه معجون احمدی دل و دماغ

و معده و جگر را قوت دهد و ختنان گرم را نافع و برای گرمی جگر و قلب نافع تهیه این جار مزاج و تپهای گرم بسیار مجرب است طباشیر یکتوله صندل سفید آمله مقشر کشنیز پرورده هر یک یک توله گل سرخ کشنیز خشک مقشر هر یک چهار توله نبات سه چند همه گلاب برابر وزن همه کوفته بیخته معجون سازند و اگر خشک باشد کافور حسب مزاج سه ماشه اگر اینقدر نافع باشد و اگر رب سیب دو چند و نبات یک چند کنند بهتر است قدر مستعمل دو مثقال و گاهی زهر مهره و یشب سبز هر یک یک حبه اضافه کرده میشود معجون جالینوسی برای امراض بلغمی و سوداوی و دماغی و معده نافع است

جگر و درد و آزار و برودت معده و گرده و مثانه را دافع و اصلاح حال جمیع بدن کند جمیع امراض بارده را مفید است فلفل سفید دار فلفل زنجبیل بوا قسط شیرین سنبل الطیب سعد کوفی خولنجان زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه مصطکی زعفران اسارون عود بلسان حب بلسان قصب الذریره حب الآس اجزا مساوی قند سفید سه چند وزن ادویه معجون سازند بخاصیت هر روز بخورند و گاهی مشک عنبر ششم حصه یک جزو اضافه کرده میشود و گاهی جهت خوشبو فوالقی قصب الذریره موقوف کرده میشود نسخه نوشدارو ساده معمولی گل سرخ ششم و سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون هر یک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله صغار قاقله کبار جوز بوا بسباسه دارچینی هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل اول آمله را در یک آثار شیر وقت شب بخیسانند صبح آب بشویند که صاف شود و در نه رطل آب بجوشانند که یک رطل باند بدست بمالند و صاف نموده باد رطل قند سفید یا یک رطل قند سفید و یک رطل شهد بقوام آرند شربتی تا دو مثقال و صاحب قرابادین نوشته که مراد رطل تخمیناً بست و چهار توله است انتهی کلامه و معمول راقم است که بجای شهد قند سفید هم ساخته می شود

تمت

اشتهار این کتاب برابر قانون نمبر ۲۵ سنه ۱۸۶۷ع در دفتر بحق رجسترای گورنمنٹ گردیده لازم که کسی بدون اجازت احقر قصد طبع نکند

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی است مهر و دستخط احقر ثبت نموده شد

شکر خدا که بتاریخ ... مبارک ... تمام شد

مهر حقیقت جامع محمد عبدالرحمن خان ... محمد عبدالرحمن خان